

بررسی راهبرد سیاست خارجی روسیه در منطقه ژئوپلیتیک خاورمیانه در پرتو گسترش افراط‌گرایی دینی در قرن ۲۱

سید نورالدین واحدپور

دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران.

محسن دیانت^۱

دانشیار دانشگاه پیام نور، گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

سهیل سهیلی نجف‌آبادی

استادیار گروه حقوق و روابط بین‌الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۶

چکیده

مطالعه زندگی مسلمانان روسیه پس از سقوط شوروی سابق، به ویژه پس از سال ۲۰۰۰م، افزایش افراط‌گرایی در مسلمانان این کشور را نشان می‌دهد. محققان روسی هشدار داده‌اند رادیکال‌ها و سلفیون مسلمان با ارائه‌ی پاسخ به سؤالات و معضلات جوانان، در حال جذب کردن این قشر تأثیرگذار هستند و در روسیه امروز سلفی‌ها نقش عمده‌ای در سامان‌دهی اسلام مد نظر خود بر عهده دارند و بیشتر عملیات‌های ضدروسی صورت گرفته در منطقه‌ی قفقاز و دیگر شهرهای روسیه نیز توسط همین سلفی‌ها صورت گرفته است. این عده به طور خاص در خاورمیانه و به خصوص کشورهای عربستان، مصر، تونس و سوریه آموزش می‌بینند. حضور خیل گسترده مبارزان جهادی روس در مناطق مختلف جهان اسلام از جمله عراق و سوریه، شاهدی بر همین مدعاست. حضور چشمگیر روس‌ها در جمع مبارزان تکفیری با توجه به ویژگی‌ها و توانمندی‌های فراوان آن‌ها در مبارزه، بیانگر اهمیت بررسی علل این پدیده است. از طرفی منطقه خاورمیانه به علت داشتن مرزهای نامتجانس سیاسی، نگرش‌های بعثی، ملی‌گرایانه، عربیت و جنبش‌های اسلامی و تضادهای انسانی از یک سو، و حضور کنشگران فرامنطقه‌ای از سوی دیگر، از ابتدای قرن بیستم تاکنون محل نضج و سازماندهی گروه‌های بنیادگرای اسلامی بوده است. در این منطقه ژئوپلیتیکی و حساس تأثیرگذاری دین به طور اعم و بنیادگرایی دینی به طور اخص در آن به صورتی کاملاً آشکار نمایان شده و مصادیق بارز آن حوادث سال‌های اخیر در کشورهای عراق، سوریه، یمن و... است. با توجه به این مقدمه سوال اصلی مقاله این است که راهبرد سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه در پرتو گسترش افراط‌گرایی دینی با تأکید بر چهار بازیگر اصلی ایران، ترکیه، عربستان و سوریه از ابتدای قرن حاضر و به ویژه سالیان متاخر چگونه بوده است؟ روش انجام مقاله توصیفی-تحلیلی است. در ۱۰ سال اخیر، تمام حملات تروریستی صورت گرفته در قلمرو شوروی، از سوی سلفی‌های تکفیری بوده کرملین نگران است موفقیت هر چند نسبی افراط‌گرایی دینی در خاورمیانه، باعث تشویق جمعیت بزرگ مسلمان منطقه‌ی آسیای مرکزی شود و در نتیجه، احتمال مداخله‌ی بین‌المللی را فراهم سازد. علاوه بر

این، احتمال می‌رود که بنیادگرایان مسلمان در چین بار دیگر خواهان جدایی از فدراسیون روسیه شوند. بدون تردید افزایش نفوذ اسلام رادیکال در میان نیروهای شورشی سوریه، عزم روسیه برای حمایت از رژیم اسد را تقویت کرده است. منطقه‌ی قفقاز شمالی، که جمهوری‌های داغستان، چچن، اینگوشتیا، اوستیای شمالی، کاباردینو بالکاریا، قره‌چای، چرکس و آدیغه را در بر می‌گیرد، موطن ده‌ها گروه قومی است. بعد از فروپاشی شوروی، عربستان مبلغان بسیاری را برای جذب مسلمانان روسیه، قفقاز و آسیای مرکزی به این مناطق اعزام کرد. بنابراین تنها اندکی بعد از فروپاشی، روس‌ها شاهد ظهور و گسترش وهابیت در روسیه و منطقه بودند و اکنون نیز حمایت مالی و تسلیحاتی عربستان و قطر از سلفی‌ها برای روسیه نگران کننده است. در حال حاضر نیز عربستان نفوذ زیادی در مناطق جنوبی روسیه دارد و با خرج پول‌های زیاد و تعلیم جوانانی که برای تحصیل به این کشور می‌روند، به ترویج اندیشه‌های سلفی‌گری و وهابیت می‌پردازد.

کلمات کلیدی: روسیه، افراط گرایی دینی، بازدارندگی، منطقه خاورمیانه، ایران، ترکیه، عربستان، سوریه.

مقدمه

تا دهه اول قرن ۲۱، در استراتژی امنیت ملی روسیه، خاورمیانه در مقایسه با اروپا و آسیا از اهمیت استراتژیک کمتری برخوردار بوده و در واقع، روسیه فرصت‌های محدودی را در این منطقه برای پیشبرد منافع حیاتی خود می‌دید. محرک‌های اصلی سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه عبارت بودند از: پرستیژ بین‌المللی، تجارت و ثبات منطقه‌ای (زرقانی و احمدی، ۱۳۹۶). اوج نفوذ مسکو در خاورمیانه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود. در این زمان، این کشور متحدانی مثل: مصر، سوریه، عراق و لیبی در این منطقه داشت. با این حال، تمایلی به پذیرش خطر مواجهه با آمریکا از طریق تدارک حمایت نظامی از متحدان عرب خود در برابر رژیم صهیونیستی نداشت و فاقد منابع برای رقابت با غرب از نظر اقتصادی بود که این عوامل باعث تضعیف نفوذ این کشور شد. تلاش پوتین برای احیاء جایگاه روسیه در خاورمیانه و به‌چالش کشیدن تسلط آمریکا فقط به محکوم کردن تهاجم آمریکا به عراق که روابط نسبتاً دوستانه‌ای با روسیه داشت محدود شد؛ این درحالی بود که هیچ اقدامی برای متوقف ساختن چنین حمله‌ای صورت نداد (حاجی یوسفی و ذوالفقاری، ۱۳۹۶).

با شروع بهار عربی (بیداری اسلامی) در سال ۲۰۱۱، روسیه در ابتدا توجه‌اندکی به این موضوع نشان داد. با این حال، به‌زودی آشکار شد که بهار عربی (بیداری اسلامی) تهدیدی علیه نفوذ مستهلک‌شده روسیه از طریق سرنگونی تعداد اندک متحدان این کشور در منطقه است. مسکو قراردادهای تسلیحاتی و سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی خود به ارزش میلیاردها دلار در لیبی را با سرنگونی قذافی برباد رفته دید. با شروع اعتراضات سیاسی در دسامبر ۲۰۱۱ در روسیه و سرنگونی رژیم‌های متحد این کشور در گرجستان و اوکراین، تحت آنچه انقلاب‌های رنگین نامیده شد، روس‌ها درباره پیامدهای داخلی موج چالش‌های علیه حکومت‌های مستقر دچار نگرانی شدند (سجادپور، ۱۳۸۷). بر این اساس، ماهیت تعامل روسیه با منطقه خاورمیانه از سال ۲۰۱۲، بعد از انتخاب دوباره پوتین برای دور سوم ریاست جمهوری تغییر کرده و مسکو حضور خود را در منطقه افزایش داده است. این کشور در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵، با انجام حملات هوایی علیه گروه‌های مخالف رژیم بشار اسد به‌طور جدی‌تر درگیر مسائل خاورمیانه شد؛ اما تا قبل از این

تاریخ، از دخالت مستقیم در منازعات نظامی در این منطقه اجتناب می‌کرد (شوری، ۱۳۸۸). به طور کلی می‌توان گفت از سال ۲۰۱۲، روسیه سه دسته‌بندی از اهداف خود را برای این منطقه تعریف کرده است:

۱. اهداف اقتصادی شامل: مقابله و جبران فشار تحریم‌ها بر اقتصاد خود، حفظ منابع درآمدی و حفاظت از منافع کمپانی‌های انرژی و سهم آن‌ها در بازارهای مختلف
۲. اهداف سیاسی شامل: تلاش برای مقابله با انزوای کامل بین‌المللی، ایجاد اهرم‌های فشار مؤثر بر رفتار آمریکا و اتحادیه اروپا، ارتقاء مفهوم روسی نظم جهانی و شکل دادن به افکار عمومی در روسیه
۳. اهداف امنیتی شامل: کاهش تهدیدات ناشی از تحولات در خاورمیانه، علیه روسیه و فضای به‌جامانده از شوروی سابق (کاظمی، ۱۳۹۶).

از مهم‌ترین دلایل مؤثر بر تغییر سیاست خاورمیانه‌ای روسیه نیز می‌توانیم به نگاه این کشور به خاورمیانه در متن گسترده‌تر رقابت ژئوپلیتیکی جهانی با آمریکا و متحدان غربی این کشور، نتایج حاصل از بهار عربی (بیداری اسلامی) و شخصیت پوتین و تجربه ناکام او در نزدیکی به غرب در دهه ۱۹۹۰ اشاره نماییم؛ ضمن اینکه از منظری گسترده‌تر، از همه ابزارهای قدرت از جمله دیپلماسی، اطلاعات، فروش تسلیحات، توافقات انرژی، دخالت نظامی مستقیم و بهره‌برداری پیوسته از هرگونه شکاف قومی - مذهبی‌ای که در خاورمیانه بتوان یافت، در راستای هدف تحکیم داخلی روسیه استفاده می‌شود؛ زیرا به هر اندازه که پوتین بتواند روسیه را در مقام قدرتی بزرگ در امور جهانی به روس‌ها بنمایاند، جایگاه وی در داخل تحکیم خواهد شد. این امر در راستای استراتژی بین‌المللی گسترده‌تر روسیه عمل می‌کند که براساس آن، از بحران‌های منطقه‌ای بهره‌برداری و یا حتی بحران‌های منطقه‌ای را ایجاد و خود را در نقش قدرت بزرگ جهانی که باید بخشی از راه‌حل آن باشد مطرح می‌کند (کرمی، ۱۳۸۴).

از سال ۲۰۱۲، روسیه نه تنها از دیدن خاورمیانه در نقش منطقه‌ای حاشیه‌ای و ثانویه، بلکه از نگاه به این منطقه به عنوان منطقه‌ای صرفاً دستاویز برای تحریک غرب نیز دست برداشت و به جای آن، منافع خود را در این منطقه گسترش داد؛ در نتیجه، شاهد تغییرات دیپلماتیک قابل توجهی بوده‌ایم که می‌توانیم این دگردیسی‌ها را در سه مرحله یا دوره مشاهده کنیم:

۱- از ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۳: روسیه در این دوره، زمینه‌های دخالت گسترده‌تر در امور منطقه‌ای و گسترش روابطش با قدرت‌های منطقه‌ای را درپیش گرفت. اگرچه این دوره به‌واسطه تشدید تلاش‌های دیپلماتیک با بازیگران منطقه‌ای مشخص می‌شود، روسیه در آن زمان کوشید که از دخالت مستقیم در امور داخلی منطقه اجتناب کند و به‌جای آن، خود را همچون قدرت طبیعی در منازعات پیش‌رو ترسیم نماید. در این دوره، روابط ایران و روسیه به سطح جدیدی رسید و بنیانی برای گفتگوی سیاسی با مصر فراهم شد. در ابتدا روسیه بر گفتگو با کشورهای که از قبل روابط قدیمی با آنها داشت (ایران، سوریه، مصر و رژیم صهیونیستی) متمرکز شد؛ اما به‌زودی تلاش‌های خود را به کشورهای معطوف نمود که پیش‌تر مشکلاتی با آنها در ایجاد گفتگوهای سازنده داشت؛ برای مثال، در نوامبر ۲۰۱۳، روسیه سفیر جدیدی را علی‌رغم اختلافات قبلی به قطر اعزام کرد و از آن زمان، قطر یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در اقتصاد روسیه شد (کولایی و عابدی، ۱۳۹۷).

در طی این دوره، مقامات روس از گفتگو با همه بازیگران منطقه‌ای استقبال کردند و کوشیدند که با قدرت‌های خاورمیانه‌ای در طیف گسترده‌ای از مسائل تعامل نمایند؛ راهبردی که تا به امروز ادامه داشته است؛ بنابراین، مسکو به کار با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در چارچوب دیالوگ استراتژیک روسیه - شورای همکاری خلیج فارس ادامه داد. در فوریه ۲۰۱۳، دولت همچنین مجمع همکاری اعراب - روسیه را تشکیل داد که در آن، مشکلات سیاسی و اقتصادی موجود میان مقامات روسیه و نمایندگان بلندپایه کشورهای عربی مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین روسیه توجه ویژه خود را به افزایش تماس‌ها با سازمان‌های منطقه‌ای مثل سازمان همکاری اسلامی و اتحادیه عرب معطوف نمود. محرک‌های این کشور در این زمینه عبارت بودند از: ۱- اجتناب از انزوای بین‌المللی به سبب تنش‌های فزاینده با غرب؛ ۲- نگرانی روسیه از تلاش برخی نیروها در خاورمیانه برای ترسیم چهره روسیه در نقش دشمن اسلام و تحریک گروه‌های سیاسی محافظه‌کار در OIC و LAS برای حمایت از اسلام‌گرایان افراطی در قفقاز و آسیای مرکزی. در همین راستا، مسکو به ابراز حمایتش از ایده راه‌حل دو دولت برای منازعه رژیم صهیونیستی - فلسطین و تأکید بر منافعش در حل و فصل مسالمت‌آمیز همه تخاصم‌های منطقه‌ای ادامه داد؛ و ۳. نشان دادن به آمریکا و اتحادیه اروپا که این کشور نقش قاطعی در حل و فصل مسائل موجود بین‌المللی دارد که در این میان، منازعات در خاورمیانه فرصت‌هایی را برای روسیه در این زمینه ایجاد کرده است. در این زمینه، روسیه فعالانه برای حفظ گفتگوی مؤثر میان ایران و غرب در زمینه مسائل هسته‌ای تلاش نمود (کولایی و کلبعلی، ۱۳۹۶).

۲- از ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵: این دوره به واسطه دخالت روبه‌رشد روسیه در امور داخلی خاورمیانه مشخص می‌شود که این دخالت به فراتر از امور دیپلماتیک و اوج آن به دخالت نظامی در سوریه در سپتامبر ۲۰۱۵ می‌رسد. با این حال، سیاست روسیه در این دوره تاحدی واکنشی است. در طی سال‌های ۲۰۱۴ - ۲۰۱۵، اقدامات اصلی روسیه در خاورمیانه هنوز در واکنش به چالش‌های نوظهور، تلاش برای شکل دادن به تحولات در منطقه است. در ابتدا، مواجهه فزاینده با غرب و برنامه پوتین برای بازاحیاء به‌عنوان قدرت بانفوذ جهانی، محرک اصلی تصمیم پوتین برای حمایت از رژیم اسد بود. روسیه خود را در مقام قدرت دفاعی می‌دید و می‌خواست به آمریکا نشان دهد که توان دامن زدن به ناآرامی را دارد، اگر مورد بی‌توجهی قرار بگیرد. با استمرار منازعه سوریه، روسیه دخالت‌های خود را تشدید کرد. این امر تا حد بسیاری مربوط به نگرانی‌های روبه‌رشد ناشی از مشارکت ستیزه‌جویان روسی‌زبان در ضدیت با اسد می‌شد. از نوامبر ۲۰۱۳، شمار جهادگرایان اعزامی از روسیه و دیگر کشورهای به‌جامانده از شوروی سابق به منازعه در سوریه و عراق شدت یافت. متعاقباً اینکه تصمیم روسیه برای اعزام نیرو به سوریه نه فقط به خاطر قصد این کشور برای خنثی‌سازی تلاش‌های غرب برای سقوط دولت اسد، بلکه به سبب نگرانی از اینکه سقوط این نظام منجر به گسترش بی‌ثباتی و اسلام‌گرایی افراطی در فضای به‌جامانده از شوروی سابق شود بوده است؛ در نتیجه، استقرار نیروهای نظامی در سوریه در اواخر سال ۲۰۱۵ به سبب انتخاب میان گزینه بد و بدتر، به خصوص با تجربه تحولات عراق و لیبی برای روسیه بوده است (کولایی و کلبعلی، ۱۳۹۶).

۳- از ۲۰۱۶ تاکنون: دخالت نظامی روسیه در سوریه، به این کشور اعتماد به نفس داد که می‌تواند بر رفتار غرب و قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و فراتر از آن اثر بگذارد. روسیه بر این باور است که به تشدید تلاش‌های نظامی

در سوریه نیاز دارد تا آمریکا را به پذیرش دیدگاه خود در این بحران مجبور سازد. تاکتیک‌های نظامی روسیه از این ایده سرچشمه می‌گرفت که حفظ نظام اسد از فروپاشی کامل، تنها راه برای ممانعت از وقوع اتفاقاتی است که در عراق و لیبی پیش آمد. حداقل در طی مراحل ابتدایی حضور نظامی روسیه در سوریه، نیروی هوایی این کشور داعش را به‌عنوان هدف اصلی مورد حمله قرار نمی‌داد، بلکه به جای آن، بر گروه‌های مخالف اسد که بزرگ‌ترین تهدید نظام سوریه بودند متمرکز شده بود تا اسد را در قدرت نگه دارد. سقوط حلب در دسامبر ۲۰۱۶ بر اعتماد به نفس روسیه در مورد توان خود برای شکل‌دهی به تحولات در این منطقه افزود؛ در نتیجه، سیاست روسیه در خاورمیانه با تغییراتی روبه‌رو شد: از سال ۲۰۱۶، سیاست روسیه از سیاستی انفعالی به سیاستی کنشی و فعلا تغییر رویه داد و در صدد مدیریت وقایع برآمد. اولین آزمون بزرگ برای این کشور در لیبی بود؛ جایی که حمایت سیاسی و کمک نظامی خود را به ژنرال خلیفه حفتر، یکی از با نفوذترین جنگ‌سالاران در لیبی ارائه نمود. کرملین به او در ایجاد اخلا در اجرای توافقنامه سال ۲۰۱۵ لیبی تحت هدایت سازمان ملل متحد با هدف اجرای فرایندهای آشتی کمک کرد. حفتر کنترل بخش شرقی لیبی را در اختیار دارد و علیه دولت وفاق ملی لیبی در جنگ است. حمایت مسکو از حفتر با فعالیت‌های این کشور در سوریه همراه بود و آشکارا خطوط قرمز روسیه را برای اثرگذاری بر پویایی‌های سیاسی داخلی در کشورهای خاورمیانه، به‌خصوص کشورهایی که از نظر سیاسی و جغرافیایی نزدیکی بیشتری با فضای به‌جامانده از شوروی سابق دارند نشان داد (کولایی، ۱۳۸۴).

هدف اصلی این مقاله عبارت است از تحلیل و تبیین مولفه‌های راهبرد سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه با تاکید بر بازیگر اصلی منطقه یعنی ایران، ترکیه، عربستان و سوریه در پرتو گسترش افراط‌گرایی دینی. سوال اصلی مقاله این است که راهبرد سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه با تاکید بر بازیگر اصلی منطقه یعنی ایران، ترکیه، عربستان و سوریه در پرتو گسترش افراط‌گرایی دینی متشکل از چه مولفه‌هایی است؟ با توجه به نوع تحقیق حاضر که صورت کیفی موضوع مورد نظر را مورد بررسی قرار می‌دهیم در نتیجه ابزار گردآوری اطلاعات شامل اسناد و مدارک مرتبط با موضوع شامل: کتاب، مجلات تخصصی، مقالات و تحلیل‌های مجلات و روزنامه‌های داخلی سایت‌های اینترنتی می‌باشد. در صددیم ابتدا به توصیف داده‌های گردآوری شده بپردازیم و سپس فرضیه مورد نظر را به روش تحلیلی مورد تأیید قرار دهیم؛ بنابراین روش مورد استفاده در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی و بررسی فرضیه به روش اثباتی صورت می‌گیرد. روش گردآوری قسمت اعظم اطلاعات، کتابخانه‌ای می‌باشد و همچنین تلاش شده از سایت‌های اینترنتی و رسانه‌های خبری همراه با مصاحبه‌های آن‌ها نیز به عنوان مکمل بهره گرفته شود.

مبانی نظری

از گذشته‌های دور چه در نظریات ژئوپلیتیکی اندیشمندان که در فصل دوم بررسی شدند و چه در راهبردهای جهانی کشورهای قدرتمند و به اصطلاح استعمارگر، برخی کشورها و مناطق دارای نقش ممتاز ژئوپلیتیکی بوده و مورد توجه ویژه قرار گرفته‌اند. ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی چون موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط

۶۹۰ فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۰

جمعی و... را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، بویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی مطالعه می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱). توجه دانشمندان ژئوپلیتیک به مسئله‌ی رابطه‌ی انسان با طبیعت معطوف بود. آن‌ها به بررسی تأثیر آب و هوا، هندسه‌ی زمین و منابع طبیعی بر تمدن‌ها می‌پرداختند (دوئرتی و فلاتزگراف، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

رادلف خلن که اصطلاح ژئوپلیتیک را در سال ۱۸۹۹ وضع کرد آن را به عنوان تئوری دولت به عنوان یک ارگانسم جغرافیایی یا پدیده‌ای در فضا توصیف می‌کند. از دید کارل هاسوفر، پدر ژئوپلیتیک آلمان، ژئوپلیتیک علم ملی تازه‌ای از دولت است دکترینی بر جبر فضایی تمامی فرایندهای سیاسی که بر بنیان‌های گسترده‌ای از جغرافیا، به ویژه جغرافیای سیاسی قرار دارد. در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم، درونت و تلسی، کارشناس امریکایی در زمینه‌ی جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک را به عنوان یک اصل جزمی که بر مبنای آن دولت به واسطه‌ی جایگاه آن در جغرافیای جهان اهمیت دارد رد کرد. ریچارد هارتشون آن را به عنوان جغرافیای مورد استفاده برای اهدافی خاص که فراتر از تعقیب دانش قرار می‌گیرد تعریف کرد. برخلاف جغرافی دانانی همچون ویتلسی و هارتشون، ادموند ولش، به عنوان دانشمند سیاسی تعریفی بر مبنای عدالت بین‌المللی ارائه داده و می‌گوید ژئوپلیتیک مطالعه‌ی مرکب از جغرافیای انسانی و علم سیاسی کاربردی است که تاریخ آن به دوران ارسطو، منتسکیو کانت باز می‌گردد. از نظر جفری پارکر، ژئوپلیتیک "مطالعه‌ی روابط بین‌المللی از منظر فضایی یا جغرافیایی است حال آن که جان اگنیو آن را بررسی فرضیات، طرح‌ها و برداشت‌های جغرافیایی می‌داند. حال آن که دولت‌مردان و صاحب‌نظرانی که ژئوپلیتیک را شیوه‌ای برای ترکیب جغرافیا و سیاست بین‌المللی می‌دانند ممکن است تعریف ژئوپلیتیک را نه به عنوان مکتب فکری، بلکه به عنوان شیوه‌ای از تحلیل بدانند که به تنوع و گوناگونی در محتوا و مقیاس زمینه‌های جغرفیا برای اعمال قدرت سیاسی و شناسایی چارچوب‌های فضایی که قدرت در آن جریان دارد مربوط می‌شود (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۲).

در مجموع ژئوپلیتیک بر مبنای واقع‌گرایی بنیان نهاده شده است و مفهوم تحلیلی آن یعنی قدرت و نحوه دست‌یابی و افزایش آن را در دستور کار خود قرار می‌دهد. در اینجا سیستم به عنوان سیستمی آنارشیک تصور می‌گردد که در آن اصل خودیاری به عنوان مهم‌ترین اصل تجلی می‌کند. به همین سبب قدرت نقش اساسی را در دست‌یابی به اهداف بازیگران خواهد داشت و جغرافیا عاملی است که می‌تواند فراهم کننده قدرت در سیستم مذکور باشد- (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۳۰). فردریش راتزل جغرافی‌دان آلمانی (۱۹۰۴-۱۸۴۴) برای اولین بار به تجزیه و تحلیل این موضوع پرداخت. او که تحت تأثیر تئوری‌های هگل و داروین بود توجه متفکران را به این موضوع جلب کرد که دولت، یک سرزمین با مرزها و جمعیت مشخص است که حق داشتن استفاده از امکانات آن سرزمین و کنترل بر محیط آن سرزمین را دارد. بر طبق تئوری ایشان دولت یک جزء زنده است که به طور مداوم تغییر می‌کند و بنابراین مرزهای آن انعطاف‌پذیر است. او معتقد است که در سراسر زندگی بشر، دولت‌ها همچنان که قدرت خود را افزایش می‌دهند، مرزهای خود را نیز هم گسترش می‌دهند. از جمله فرد دیگری که در این حوزه کار کرد رودلف خلن دانشمند علوم سیاسی سوئدی بود که برای اولین بار واژه‌ی ژئوپلیتیک را به کار برد. او از جمله کسانی بود که به بسط و توسعه‌ی تئوری راتزل پرداخت و نیز به بررسی تحول قدرت دولت‌ها پرداخت و این‌که چگونه این تحول

بر روابط بین دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. او ژئوپلیتیک را مطالعه‌ی ویژگی‌های یک دولت که شامل مردم، زمین، فضا و مرزها و تاریخ آن دولت است تعریف کرده است. راتزل دو مفهوم دولت و ملت را با هم ترکیب کرد این در حالی بود که خلن بین این دو تمایز قائل بود. او ابراز کرد که دولت خاصیت ویژگی خاص خود را دارد که با اجزای دیگر فرق می‌کند؛ به عبارت دیگر دولت یک هویت منحصر به فردی دارد که بیشترین مبنای آن جغرافیا است؛ و جمعیت قلب این دولت و ملیت روح آن محسوب می‌شود. کارل هاسوفر (۱۹۴۶-۱۸۶۹) ژنرال المانی که تحت تأثیر مکیندر (۱۹۴۷-۱۸۶۱) جغرافی‌دان آمریکایی و الفرد ماهان (۱۹۱۴-۱۸۴۰) افسر نیروی دریایی آمریکا، قرار گرفته بود به توسعه‌ی نظر خلن پرداخت و مفهوم پانیسم و بحث تمدن و نژاد را مطرح کرد. متأسفانه همین موضوع باعث به وجود آمدن بحث‌هایی مانند این که المانی‌ها نژاد برتر هستند شد و توجیحی برای تمایلات جاه‌طلبانه‌ی المان فراهم کرد (Francois Gagne, 2007).

این مساله در قرن بیستم نیز تداوم داشته است و کشورهای همچون المان با هدف دستیابی به این مناطق دست به توسعه طلبی زده‌اند و از سوی دیگر در دوران جنگ سرد، مناطق مختلف دنیا از نگاهی عمودی، از بالا و از منشور شرق و غرب وارد محاسبات ژئوپلیتیکی می‌شدند. پایان جنگ دوم جهانی و برآمدن آمریکا و شوروی به عنوان دو ابر قدرت، ژئوپلیتیک جدیدی را در سیاست بین‌الملل شکل داد که بیش از چهار دهه دوام یافت؛ اما در این میان، عمده‌ترین عناصر چارچوب تفکر ژئوپلیتیکی دو ابر قدرت روشن بود. مخرج مشترک تفکر ژئوپلیتیکی حاکم بر دو ابر قدرت، «حوزه نفوذ» بود. هر دو ابر قدرت سعی داشتند که حوزه نفوذ خود را گسترش دهند و حوزه نفوذ طرف مقابل را محدود کنند. رقابت بر سه حوزه نفوذ، جهانی‌ترین پدیده ارتباط‌دهنده جغرافیا و سیاست بود. این پدیده عامل شکل‌گیری اتحادهای نظامی مانند ناتو، سنتو و سیتو، در طرف آمریکا و پیمان ورشو در طرف شوروی بود (عسکری، ۱۳۹۰).

در تدوین راهبردهای امنیت ملی و فراملی کشورها وضعیت ژئوپلیتیکی چه از لحاظ وضعیت قرار گرفتن آن بر روی کره زمین و چه از لحاظ فاصله آن تا آب‌های آزاد و ارتباط آن با کشورهای مجاور تأثیرگذار هستند. البته گفته می‌شود که به دلیل ظهور سلاح‌های مدرن از میزان اهمیت وضعیت ژئوپلیتیک تا حدی کاسته شده است، اما بی‌تردید عامل ژئوپلیتیک همچنان یکی از عوامل تعیین‌کننده در راهبرد امنیت ملی کشورها است؛ زیرا در تدوین راهبرد امنیت ملی، مسائل ژئوپلیتیکی از جمله کمیت و کیفیت منابع طبیعی، مساحت جغرافیایی، شکل و موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، میزان منابع موجود و توانایی بهره‌برداری از این منابع باعث اتخاذ رویکردهای خاصی در داخل و نیز از سوی قدرت‌هایی خارجی می‌شود. همان‌طوری که در فصول قبل بیان گردید ژئوپلیتیک که معادل فارسی آن (سیاست جغرافیایی) است، رویکردی در سیاست بین‌الملل است که سعی دارد رفتار سیاسی و توانایی‌های نظامی را بر حسب عوامل محیطی توضیح دهد. بر اساس این رویکرد، ژئوپلیتیک با درجات مختلف، بیانگر تأثیر قطعی جغرافیا بر امور تاریخی و سیاسی است. ژئوپلیتیک توجه خود را بر عوامل جغرافیایی که در شکل‌گیری سیاست‌ها مؤثرند معطوف می‌دارد. در عین حال، ژئوپلیتیک یک نشان مشخص چند بعدی جهانی نیز دارد که بیشتر دیدنی است تا لفظی و شفاهی و بیشتر عینی و مستقل است تا ذهنی و خیالی. اصولاً ژئوپلیتیک به دنبال بررسی این

موضوع است که چگونه فاکتورهای جغرافیایی، از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک منابع طبیعی و غیره بر روابط بین کشورها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران مؤثر است (عسکری، ۱۳۹۰).

ویژگی‌های ژئوپلیتیک و عناصر تشکیل‌دهنده آن تأثیر مستقیمی بر راهبردهای چهارگانه سیستم بازدارندگی - (تهاجمی، تدافعی، سازش و اطمینان) داشته و می‌تواند سبب اولویت بخشی به یک یا چند راهبرد در مقابله با دیگر راهبردها شود و در همان حال راهبردهای جامع بازدارندگی منطقه‌ای قدرت مدخله‌گر را در قالب‌های پاسخ انعطاف‌پذیر یا جنگ تمام عیار تعریف نماید. از سوی دیگر به نظر می‌رسد ویژگی‌های ژئوپلیتیک قدرت منطقه‌ای سیستم بازدارندگی منطقه‌ای قدرت مداخله‌گر را به سمت راهبردهای پاسخ انعطاف‌پذیر در قالب محدودسازی و حداکثر جنگ محدود سوق می‌دهد (نوری، ۱۳۸۶).

بازدارندگی منطقه‌ای کلاسیک، مستلزم به کارگیری دو دسته از ابزارهای دفاعی و تهاجمی است که هر کدام معطوف به نقاط هدفی است. از سویی دیگر، هر کشوری دارای نقاط آسیب‌پذیر و همچنین فرصت‌هایی است که می‌تواند بر نوع روش‌های بازدارنده آن مؤثر واقع گردد اما شناخت فرصت‌ها، محدودیت‌ها و یا بکارگیری ابزارهای دفاعی / تهاجمی مستلزم شناخت عوامل تأثیرگذار بر استراتژی است. در قالب نظری، انتخاب استراتژی بازدارندگی، ارتباط مستقیمی با نظریه دفاع - تهاجم دارد. بر اساس این نظریه، دفاع یا تهاجم و نوع معادله بین آن‌ها، کشورها را به اتخاذ یکی از آن‌ها سوق خواهد داد. به عبارتی سهولت دفاع و مشکل بودن تهاجم انتخاب استراتژی دفاعی و عکس آن اتخاذ استراتژی تهاجمی را به دنبال دارد.

در واقع بازدارندگی منطقه‌ای کلاسیک مستلزم به کارگیری دو دسته از ابزارهای دفاعی و تهاجمی است که هر کدام معطوف به نقاط هدفی است. از سوی دیگر هر کشوری دارای نقاط آسیب‌پذیر و همچنین فرصت‌هایی است که می‌تواند بر نوع روش‌های بازدارنده آن مؤثر واقع گردد؛ اما شناخت فرصت‌ها، محدودیت‌ها و یا بکارگیری ابزارهای دفاعی / تهاجمی مستلزم شناخت عوامل تأثیرگذار بر استراتژی است (قاسمی، ۱۳۹۰: ۳۹۶). در قالب نظری انتخاب استراتژی بازدارندگی ارتباط مستقیمی با نظریه دفاع تهاجم دارد. بر اساس این نظریه دفاع یا تهاجم و نوع معادله بین آن، کشورها را به اتخاذ یکی از آن‌ها سوق خواهد داد. به عبارتی سهولت دفاع و مشکل بودن تهاجم انتخاب استراتژی تهاجمی را به دنبال دارد. سیستم بازدارندگی منطقه‌ای به عنوان یکی از سیستم‌هایی که وظیفه تامین نظم منطقه را بر عهده دارد شدیداً تحت تأثیر متغیرهایی است که معادله مذکور را شکل می‌دهند، در این میان مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- جغرافیای طبیعی و فیزیکی مانند عوارض زمین، آب و هوا و... سبب خواهد شد که اشغال نقطه هدف مشکل یا آسان گردد. در سطح منطقه‌ای نیز برخی از ویژگی‌های جغرافیایی به گونه‌ای است که زمینه را برای مداخله قدرت برون منطقه‌ای در سیستم فراهم نموده یا زمینه را برای شبکه سازی استراتژیک مهیا می‌کند (همان، ۳۹۶).

۲- جغرافیای فرهنگی از جمله نقشه پراکندگی قومی، مذهبی و...

۳- جغرافیای انسانی و نقشه پراکندگی جمعیت کشور

۴- جغرافیای اقتصادی و نحوه پراکندگی مراکز و تاسیسات اقتصادی کشور

۵- عوارض و مناطق حساس که نقاط هدف و مقاصد انهدامی دشمن را تشکیل می‌دهند و نحوه توزیع این مناطق در کشور که می‌تواند آسیب‌پذیری را کاهش یا افزایش دهد.

۶- خطوط و شبکه ارتباطی منطقه و کشورها از جمله راه‌ها، راه آهن، آب راه‌های داخلی، بنادر عمیق و... که سبب تسهیل دفاع یا تهاجم خواهند شد.

۷- ساخت یا ترکیب نیروهای مسلح و ماموریت‌های واگذار شده به آن‌ها که کشور را در حوزه دفاع یا تهاجم تقویت خواهد کرد.

۸- نوع تکنولوژی نظامی از بعد تهاجمی یا تدافعی بودن آن.

۹- پیوند بین نظام سیاسی و مردم که در صورت استحکام چنین پیوندی دفاع آسانتر خواهد بود و حتی در صورت اشغال پیروزی دشمن را بسیار سخت می‌نماید. ۱۰- وجود مناطق یا شبکه‌های همجوار که از حساسیت ژئوپلیتیکی برخوردارند نیز بر معادله دفاع - تهاجم موثرند (همان، ۳۹۷). در این راستا بر اساس تعامل بین متغیرهای مذکور نوع خاصی از محیط استراتژیک شکل می‌گیرد که این محیط استراتژی بازدارندگی خاصی را در پی خواهد داشت. متغیرهای جغرافیایی نقش بسیار مهمی در درک محیط مذکور دارند، چرا که تأثیرات سایر متغیرها را کم یا زیاد می‌نمایند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۳۹۹).

محیط‌شناسی پژوهش

در ژئوپلیتیک واحد مطالعه منطقه است. در این دیدگاه پدیده‌های سیاسی در چارچوب «حوزه جغرافیایی» آن بررسی می‌شوند. اما دیدگاه‌های مختلف در رابطه با خاورمیانه وجود دارد که از جمله می‌توان، خاورمیانه اصطلاحی است که پس از جنگ جهانی دوم رایج شد و گرچه اختلاف نظرهایی در رابطه با گسترده‌ی آن وجود دارد، چه از این لحاظ که آیا این اصطلاح باید محدودتر شده و کشورهای عربی آفریقایی مانند مصر مستثنی سازد و چه از این لحاظ باید گسترده‌تر شده و جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی را شامل گردد، تعریف آن اغلب با مسامحه صورت می‌گیرد. اکنون این منطقه در کاربرد رایج خود کشورهای عربی غربی آسیا و شمال آفریقا - یعنی اعضای اتحادیه عرب - و ایران ترکیه و اسرائیل را در بر می‌گیرد. (فاست، ۱۳۸۶: ۲۰) به نظر برنارد لوئیس، اصطلاح خاورمیانه را نخستین بار ماهان در اشاره به منطقه‌ای میان عربستان و هند یعنی خلیج فارس مورد استفاده قرار داد که مناسب ویژه‌ای برای استراتژی دریایی داشت. (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۳۶) کاربرد پیاپی اصطلاح خاورمیانه در بیانیه‌ها و در میان افراد نظامی به منظور توضیح وضع منطقه، آن را در میان افشار وسیعی از مرد فراگیر کرد. تداوم تنش سیاسی در منطقه و اهمیت اساس استراتژیک آن سبب شده است که این اصطلاح همچنان کاربرد داشته باشد. (بیومن و همکاران، ۱۳۶۹: ۲) نظریه پردازان ژئوپلیتیک منطبق بر اساس ویژگی‌های ژئوپلیتیک آنها مطالعه می‌کنند. الفرد ماهان بر نقش مناطق دریایی و هالفورد مکیندر بر نقش مناطق خشکی تأکید می‌کند. سایر نظریه‌ای ژئوپلیتیکی ملهم از این دو نفر است. هالفورد مکیندر بر نقش مناطق خشکی تأکید می‌کند هالفورد مکیندر، نظریه‌هارتلند یا قلب زمین را مطرح کرد. به نظر وی منطقه اروپا شرقی، هارتلند محسوب می‌شد. در نظریه مکیندر: خاور میانه جزء مناطق هلالی شکل محسوب می‌شد و به همین دلیل همواره جز مناطق کلیدی کشمکش بین شوروی و امریکا بود. دکترین

معروف رؤسای جمهوری آمریکا مانند دکتر ترومن و آیزنهاور در همین جهت بود. در سال‌های بعد یکی دیگر از نظریه پردازان ژئوپلیتیک به نام ان. جی. اسپایکمن با ایجاد تغییراتی در نظریه‌ها رتلتند نظریه ریمیلند (مناطق حاشیه‌ای) را ارائه کرد. وی بر این باور که هر دولتی مناطق ریمیلند را کنترل کند بر جهان حکومت خواهد کرد. اس. بی کوهن نظریه «کمربندهای شکننده را مطرح کرد که منطقه خاورمیانه در جای می‌گرفت. بر اساس این نظریه خاورمیانه میان دو ابرقدرت بری (شوروی) و بحری (امریکا) قرار دارد و لذا در زیر فشار این دو قدرت خرد می‌شود (ولدانی، ۱۳۸۸: ۲۸).

با وجود این دو نظریه خاورمیانه از موقعیت استراتژیک مهمی برخوردار است که در طول قرون گذشته بارها مورد تهاجم استعمارگران قرار گرفته است. در خاورمیانه سه منبع مهم انرژی قرار دارد (آب، گاز، نفت) که همواره بر موقعیت این منطقه افزوده است و به همین جهت از این منطقه نظریه‌های ژئوپولیتیکی مهمی به وجود آمده است. اما سوالی که باید برای این بررسی ژئوپولیتیکی انتخاب شود این است که: با توجه به مقتضیات زمان، مکان، وسعت جغرافیایی خاورمیانه کدام یک از نظریه‌ها به طور اساسی به ویژگی‌های ژئوپولیتیکی این منطقه توجه داشته است؟ فرضیه‌ی مطرح شده را این چنین مطرح می‌کنیم که نظریه‌های ریمیلند و هارتلند هر دو در کنار هم و با تلفیقی از یک دیگر باعث شده که خاورمیانه از یک موقعیت استراتژیک برخوردار باشد.

خلیج فارس در دوران گذشته به عنوان یکی از نزدیک‌ترین راه غرب به هندوستان دارای اهمیت خاص بوده ولی امروزه در رابطه با کشورهای خلیج فارس، این موقعیت ارزش غیر قابل انکار دارد (الهی، ۱۳۸۶: ۲۳). این موقعیت به گونه‌ای است که منطقه را به محل تلاقی نیروهای متضاد بدل کرده است.

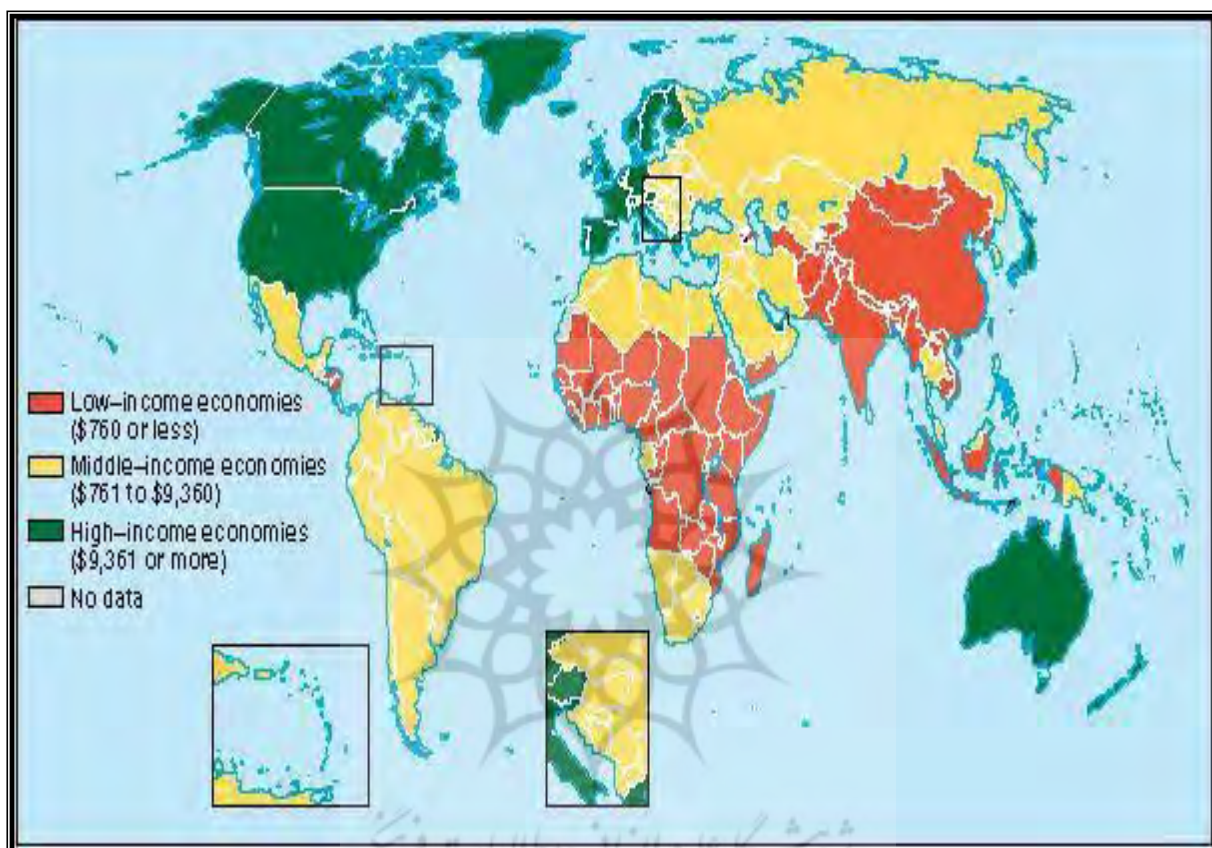
سلطه بر خلیج فارس و اقیانوس هند مستلزم تسلط بر راه آبی تنگه هرمز بوده است از شاهان هخامنشی تا شاه عباس و حکومت‌های بعد او ضمن تسلط بر جزایر و بنادر در خلیج فارس حاکمیت بر تنگه هرمز را اساس سیاست خود قرار داده‌اند با قرار گرفتن تنگه هرمز در خلیج فارس البوکرک (۱۵۰۷) مهاجم پرتغالی معتقد بود هر دولتی به سه تنگه باب لامندب، هرمز، مالاکا تسلط داشته باشد بر جهان مسلط خواهد بود و همواره نظر او مورد قبول اکثر نظریه پردازان بوده است (همان، ۲۴). این حوزه جغرافیایی به دلیل هم‌جواری با دریای عمان، دریای سرخ، دریای عرب و اقیانوس هند همواره در اندیشه ژئواستراتژیکی خاص روسیه برای خروج از بن بست جغرافیایی و در افکار رهبران سیاسی روسیه خصوصاً پتر کبیر (۱۷۳۵-۱۶۹۸) وجود داشته است (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۵۴). در نظریه‌های ژئوپولیتیکی هارتلند مکیندر و ریمیلند اسپایکمن خلیج فارس که در ادامه بررسی می‌شود از جایگاه خاصی برخوردار گردید و بر اهمیت و حساسیت ژئوپولیتیکی آن افزوده شد. جنگ جهانی دوم و پیروزی متفقین و نقش حیاتی خلیج فارس و تولد دو ابر قدرت و جنگ سرد همگی باعث مرکزیت یافتن خلیج فارس شد. خلیج فارس در نظریه‌های ژئوپولیتیکی گذشته جزء سرزمین‌های حاشیه به شمار می‌رفت اما در نظریه‌های جدید ژئوپولیتیکی این دریا به سرزمین (هارتلند) یا محور یا به گفته لوهازان به مرکز مرکزها تبدیل شده است (زین العابدین، ۱۳۸۶: ۹۶). بر اساس این نظریه، آمریکا منطقه اور^۱ را جهت حاکم شدن بر خلیج فارس اشغال نموده و از این طریق تلاش می‌کند

کشورهای خاورمیانه و رقبای خود مانند چین و اروپا را کنترل کند و جهت بسط نفوذ خود با گسترش پیمان‌های نظامی و امنیتی با کشورهای حاشیه‌ی جنوبی حوزه خلیج فارس، می‌کوشد تا این منطقه را کاملاً در تسلط خود داشته باشد و برای ایجاد ترتیبات امنیتی در خلیج فارس استراتژی پیش‌تاز را در پیش گرفته است. چرا که اهمیت خلیج فارس در معادلات قدرت جهانی چنان است که هانکس و کوتزل بیان نموده‌اند اغراق نیست اگر بگوییم هرکس کنترل این آب‌ها را در دست گیرد، قابلیت تعیین سرنوشت کشورهای متعددی به خصوص کشورهای صنعتی قدرتمند دنیا را خواهد یافت (اخباری، ۱۳۸۷: ۳۷). از دیگر نظریه پردازان ژان ژاک شرابیر نویسنده کتاب - تکاپوی جهانی معتقد است که تسلط بر خلیج فارس مقدمه تسلط بر جهان است (یوسفیان، ۱۳۸۶: ۹۲).

همچنین بایستی توجه داشت که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی و پایان جنگ سرد، ماهیت قدرت در روابط بین‌الملل از نظامی به اقتصادی تغییر یافت و معادلات ژئواستراتژیک جای خود را به مؤلفه‌های ژئواکونومی داد. با این تحول سیاست‌های ملایم مبتنی بر قدرت اقتصادی، جایگزین سیاست‌های حاد مبتنی بر قدرت نظامی گردید. هارتریچ در این خصوص در کتاب «فرصت آمریکایی استدلال می‌کند که سیاست اقتصادی که به نظر وی به معنای قدرت اقتصادی است و نه سیاست اکولوژیکی، جایگزین ژئوپلیتیک مبتنی بر قدرت نظامی شده است (هیپل، ۱۳۷۰: ۲۶). اگر در دوران دو قطبی، به‌ویژه جنگ سرد شمار نفرت‌های نظامی، توپ‌ها، تانک‌ها، بمب افکن‌ها، موشک‌های قاره‌پیما و به طور کلی ادوات، تجهیزات و تکنولوژی نظامی، به عنوان ابزار و لوازم قدرت محاسبه می‌گردید، در دوره جدید تولید ناخالص ملی^۱ ارزش پول ملی، درآمد سرانه، رشد اقتصادی، تکنولوژی تولید صنعتی و... معیار مهم‌تری برای ارزیابی قدرت ملی واحدهای سیاسی است. بی‌جهت نیست آمریکائی‌ها می‌گویند، ما مواظب روس‌ها بودیم که به آمریکا حمله نکنند تا به خود آمدیم، دیدیم ژاپن از در و دیوار آشپزخانه ما بالا رفته و ما را اشغال اقتصادی کرده است. در دوره جدید با حاکمیت گفتمان ژئواکونومی و اهمیت مسائل اقتصادی و توسعه، منابع ارزشمند نفت و گاز جایگزین اهمیت سرزمینی شده است. با پایان ژئوپلیتیک سنتی و مبتنی بر مسائل نظامی و ظهور ژئوپلی‌نومیک، توجه جامعه بین‌الملل به میزان مصرف نفت در جهان، به عنوان خون صنعت مدرن و جایگاه خاورمیانه در داشتن ذخایر شناخته شده جهانی و بالاخره به میزان تولید نفت در خلیج فارس جلب شد. این در حالی است که از طرفی ایران با ۱۳۸ میلیارد بشکه نفت به عنوان دومین کشور نفت خیز بعد از عربستان سعودی با ۲۶۴/۲ میلیارد بشکه نفت و قبل از عراق با ۱۱۵ میلیارد بشکه نفت شناخته شده است. ایران دومین تولیدکننده بزرگ نفت در اوپک و چهارمین صادرکننده نفت در جهان نیز است. (BP, 2010) از طرف دیگر ایران دو کانون مهم نفت‌خیز جهان یعنی خلیج فارس با ۷۴۴/۴ میلیارد بشکه نفت (۶۱ درصد نفت جهانی) و حوزه خزر با ۱۲۶/۸ میلیارد بشکه نفت (۱۰/۳۹ درصد جهانی) را به هم ارتباط می‌دهد. علاوه بر آن ایران با ۱۵/۷ سهم جهانی گاز در جایگاه دوم جهان بعد از روسیه قرار گرفته و دو حوزه عمده ذخائر گازی جهان یعنی خلیج فارس با ۴۰/۱ درصد و حوزه سیبری، با ۳۰/۶ درصد را به هم ارتباط می‌دهد. بر همین مبنا جفری کمپ، متأثر

^۱ . GNP

از نظریه‌ها رتلند مکیندر، از بیضی انرژی جهانی یا هارتلند انرژی یاد می‌کند که حوزه نفت و گاز خلیج فارس یعنی ذخایر نفت و گاز عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و حوزه نفت و گاز منطقه خزر یعنی ذخایر نفت و گاز روسیه، آذربایجان، ارمنستان و ترکمنستان را دربر می‌گیرد. کانون و مرکز و یا به عبارتی قلب این بیضی نیز سرزمین ایران است که با تپش آن صنعت و اقتصاد جهانی به حرکت افتاده و حیات خویش را تداوم می‌بخشد (واعظی، ۱۳۸۶).



نقشه ۱- اهمیت اقتصادی مناطق و جایگاه ژئوپلیتیک خاورمیانه منبع: <http://infranetlab.org>

در مقابل جاذبه‌های ژئواکونومی هارتلند انرژی جهان، علائق ژئواکونومیک قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده آمریکا وجود دارد. در حال حاضر میزان مصرف نفت خام در جهان ۸۵/۲۲۰ میلیون بشکه در روز است که با روند رو به رشد مصرف در سال ۲۰۲۰، به ۱۰۴/۹ میلیون بشکه خواهد رسید. این در حالی است که میزان مصرف آمریکای شمالی^۱ در حال حاضر ۲۵/۰۲۴ میلیون بشکه است و چشم انداز تقاضای نفت این منطقه در سال ۲۰۲۰ به ۲۹/۱ میلیون بشکه و در سال ۲۰۳۰ به ۳۰/۶ میلیون بشکه نفت خواهد رسید (International Energy 2010 agency). زمانی که میزان ذخایر هارتلند انرژی را در یک معادله و جاذبه‌ها و تقاضاهای مصرف جهانی، بویژه ایالات متحده آمریکا و هم پیمانان آن در معادله دیگری قرار دهیم، حضور و نفوذ آمریکا به عنوان نماینده قدرت بحری در عصر معادلات ژئواستراتژیک در منطقه و هم اکنون به عنوان نماینده دنیای صنعتی به منظور محاصره

^۱ . OECD

کانون انرژی جهان اهمیت‌هاتلند انرژی دنیا و به تبع آن موقعیت و جایگاه ایران قابل تبیین خواهد بود (حاجی یوسفی و ذولفقاری، ۱۳۹۶).

یافته‌های پژوهش

روابط روسیه با منطقه خاورمیانه از تاریخچه دیرینه‌ای برخوردار است. روسیه و ملت‌های منطقه از دیرباز با هم پیوندهای مختلف اقتصادی، فرهنگی و معنوی داشته‌اند. این روابط و پیوندهای دیرینه باعث شده که روسیه به عنوان یکی از بازیگران کلیدی صحنه خاورمیانه به خصوص در زمینه حل و فصل مناقشات و چالش‌های این منطقه مطرح باشد. از سوی دیگر کشورهای خاور میانه نیز همواره به روسیه و سیاست خارجی آن اعتماد زیادی داشته‌اند. موضع گیرنده بی‌طرفانه و سنجیده‌ی روسیه که خواهان حل و فصل همه مسائل خاورمیانه بر اساس اصول حقوق بین‌الملل است، ارزش خاصی برای کشورهای منطقه دارد (عسگرخانی و رحمتی، ۱۳۸۹). بر این اساس در سال‌های اخیر، همکاری متقابلاً سودمند روسیه با کشورهای منطقه بیش از پیش گسترش یافته است. به نحوی که از یک سو دیدارهای متعددی میان رهبران روسیه و سران کشورهای خاورمیانه صورت گرفته و از سوی دیگر مسکو سعی کرده حضور خود را در برخی از سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با خاورمیانه نظیر سازمان کنفرانس اسلامی گسترش دهد.

در این بین اگر چه بسیاری از کشورهای قدرتمند، به خاورمیانه همچون منطقه‌ای می‌نگرند که محل استخراج نفت است و می‌تواند نیازهای آنها را در حوزه انرژی تامین کند، اما چنین امری برای روسیه که خود از ذخایر عظیم نفت و گاز برخوردار است، صادق نمی‌باشد. در نتیجه منافع، اهداف و راهبردهای روسیه با سایر بازیگران تاثیرگذار در منطقه تا حد زیادی تفاوت دارد. در واقع به رغم آنکه روس‌ها در مسایلی چون مبارزه با تروریسم، روند صلح، منع تکثیر جنگ افزارهای کشتار جمعی، مبارزه با قاچاق مواد مخدر و جرایم سازمان یافته با کشورهای غربی منافع یکسانی دارند، با این حال در مسایلی همچون تغییر نظام‌های سیاسی، تغییر سیستم‌های نظامی و گسترش لیبرالیسم غربی در کشورهای منطقه، از نگرانی‌های مهمی برخوردار می‌باشند. از این رو تغییرات و تحولات خاورمیانه موسوم به بهار عربی (بیداری اسلامی) که موجب شکل‌گیری خاورمیانه جدید شده تا حد زیادی سیاست خارجی روسیه را نسبت به روسیه دگرگون کرده است (عطایی و رسولی ثانی آبادی، ۱۳۸۹).

پیشینه روابط روسیه و خاورمیانه

در دوران جنگ سرد، به خصوص از دهه ۵۰ به بعد، اتحاد جماهیر شوروی به مدت چهار دهه نقشی کلیدی در خاورمیانه ایفا کرد. بر این اساس مسکو از سال‌های ۱۹۵۰ به بعد در چهار دوره به ایفای نقش در خاورمیانه پرداخته است:

۱- دوره اتحاد راهبردی: در این دوره که تا سال ۱۹۸۵ ادامه داشت، مسکو متحد راهبردی کشورهای چپ‌ساز (دوره ناصر)، سوریه، عراق، یمن جنوبی، لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود و نقش مهمی را در توسعه توانایی‌های نظامی دولت‌های عربی ایفا می‌کرد. شوروی در طول دوره جنگ سرد تجهیزات نظامی این کشورها را تهیه می‌کرد، افسران آنها را در مدارس نظامی خود آموزش می‌داد و مستشاران نظامی را به کشورهای متحد منطقه‌ای

خود مانند مصر (قبل از ۱۹۷۲)، سوریه، لیبی، یمن، لاجزایر و عراق می‌فرستاد. این فعالیت‌ها در قالب رقابت‌های شوروی با آمریکا برای نفوذ در منطقه خاورمیانه بود. این کمک‌ها با شرایط مناسب، اغلب رایگان و یا به صورت وام‌های بلندمدت بود که بسیاری از مواقع انتظاری به برگشت آنها نیز نبود. کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی برای تعدادی از کشورهای عربی از جنبه نظامی و ژئوپلیتیکی اهمیت داشت. (Antonenko, 2001) بر این اساس حمایت از گروه‌های انقلابی و نظام‌های سیاسی ضد غربی، با آموزش‌های سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی، ارسال سلاح و تجهیزات نظامی، حمایت اقتصادی و جلوگیری از تهدیدات جدی برای آنها از جمله کارهایی بود که مسکو انجام می‌داد. این موضوع به ویژه از سال‌های ۱۹۴۵ شدت گرفت و اوج آن حمایت از ناصر در مصر، رژیم کودتای عراق از ۱۹۵۸، یمن جنوبی، لاجزایر، لیبی و سازمان آزادیبخش فلسطین بود که صدور تسهیلات به منطقه، سفرهای دریایی ناوگان نظامی روسیه به مدیترانه و خلیج فارس و همچنین اولتیماتوم به آمریکا و غرب در جنگ‌های اعراب و اسرائیل، انجام شد (کرمی، ۱۳۸۷).

۲- دوره بازیگری محدود: در این دوره که سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ را در بر می‌گیرد، هنوز بخشی از متحدان روسیه و پایه‌های نفوذ آن در منطقه وجود داشت، اما فعالیت‌های روسیه بیشتر جنبه‌های اقتصادی و تجاری داشت. در این دوره که شوروی در سرانجام سقوط قرار گرفته بود، مسکو درصدد برآمد تا به بازنگری در ایدئولوژی و برنامه‌های توسعه خود روی آورد. محصول این بازنگری، رها کردن متحدان پیشین در خاورمیانه و کنار گذاشتن بسیاری از بلندپروازی‌های نظامی و امنیتی بود (کیانی، ۱۳۸۷).

۳- دوره بازیگری حاشیه‌ای: در این دوره که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد و تا سال ۲۰۰۰ ادامه یافت، پایه‌های نفوذ روسیه در خاورمیانه به تدریج سست شد و روس‌ها صرفاً در نشست‌های چند جانبه مانند گروه ۴ حضور یافتند. در این دوره، روس‌ها با وجود برخی شعارها نظیر اتحاد راهبردی با کشورهای گوناگون، در عمل با هیچ یک از این کشورها به اتحاد دست نیافتند.

مسکو در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، به کلی حضور و نفوذ در خاورمیانه را رها کرد. سپس از سال ۹۳ به بعد در چارچوب سیاست نگاه به شرق پریماکف، در کنار چین و هند نیم نگاهی هم به این منطقه افکند و عقد قراردادهای نظامی و صدور سلاح پرداخت. این در حالی بود که از یک سو روسیه در موقعیتی نبود که بتواند از موضع یک کمک‌دهنده ملای بزرگ برای افزایش نفوذ سیاسی در متحدان سنتی شوروی مانند دوره قبل کمک‌های نظامی گسترده ارسال نماید و از سوی دیگر، مسکو نمی‌توانست به منطقه سلاح صادر نکند؛ چون کاملاً به درآمدهای حاصله از این امر متکی بود؛ بنابراین پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، همکاری‌های نظامی روسیه با دولت‌های منطقه در مقایسه با دو اصل همکاری‌های نظامی شوروی دچار تغییری مهم شد. بر این اساس تمام تسلیحاتی که طی این مدت از روسیه به کشورهای منطقه خاورمیانه فروخته شد، پروژه‌های صرفاً بازرگانی و تجاری بودند که توسط شرکت‌های صادرکننده سلاح و یا تولیدکنندگان خصوصی انجام می‌شد. این مسئله به خوبی درباره ایران مصداق داشت؛ زیرا به‌رغم تحریم‌ها و فشارهای آمریکا، همکاری‌های نظامی طرف‌های روسی با ایران

قطع نشد. همچنین همکاری‌های نظامی روسیه با لیبی، سوریه و به نوعی با عراق تحت همین شرایط ادامه یافت. (Antonenko, 2001)

۴- دوره احیای نفوذ: سرآغاز دوره احیای نفوذ روسیه در خاورمیانه را باید از یک سو در به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ جستجو نمود و از سوی دیگر به رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نسبت داد. این دو رویداد موجب شد که روسیه از طرق مختلف به ایفای نقش فعال در امور گوناگون خاورمیانه بپردازد.

در این دوره، روسیه برخلاف اتحاد جماهیر شوروی که یک رقابت دائمی با آمریکا برای تسلط بر منطقه خاورمیانه داشت، سیاست نسبتاً منعطف‌تری را در پیش گرفت. به نحوی که پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، مسکو به واشنگتن کمک‌های زیادی در راستای مبارزه با تروریسم و سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان نمود. با این حال پس از آنکه ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد، روسیه به شدت به مخالفت پرداخت و از اشتباه نابخشودنی واشنگتن سخن به میان آورد. (Trenin, 2009: 3-4) در این بین روندی که با طرح «خاورمیانه بزرگ» آغاز شد، مسیر کاملاً متفاوتی با منافع و اهداف مسکو داشت؛ زیرا تمام کشورهایی که طی سال‌های پس از جنگ سرد با عناوینی چون نظام‌های سرکش و محور شرارت، آماج فشارها، تحریم‌ها و اقدامات نظامی آمریکا قرار گرفته بودند، از متحدان روسیه محسوب می‌شدند. (Freedman, 2002: 12)

مجموع مسائل فوق باعث شد که روسیه سیاست‌های نسبتاً مستقلانه‌تری را نسبت به خاورمیانه در پیش گیرد. علاوه بر این، در سال‌های بعد ناکامی‌های پی در پی ایالات متحده در مهار ناآرامی‌های عراق، درگیری‌های داخلی در فلسطین میان طرفداران گره‌های فتح و حماس، مناقشات روز افزون رژیم صهیونیستی با فلسطینیان، مناقشه‌ی هسته‌ای غرب با جمهوری اسلامی ایران و... نیز موجب شدند که روسیه نقش موثرتری در خاورمیانه ایفا کند. به نحوی که امروزه به نظر می‌رسد روسیه اهمیت دیرین خود را در میان کشورهای منطقه بازیافته است (مشیرزاده، ۱۳۸۴).

در این راستا روسیه با ابراز نگرانی از اوضاع خاورمیانه، آمادگی خود را جهت حل مناقشات خاور میانه اعلام نموده و تمایل خود را نسبت به بازگشت ثبات در منطقه خودگردان فلسطین، دستیابی وفاق میان فلسطینیان، ایجاد شرایط برای از سرگیری مذاکرات میان اسرائیل و فلسطین بر اساس نقشه راه، از سرگیری مذاکرات میان سوریه و اسرائیل بر اساس قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد و اصول مادرید، ایجا راهکاری برای کمک از سوی کشورهای همجوار و جامعه بین‌المللی برای عادی‌سازی اوضاع در عراق و دستیابی به آشتی ملی در این کشور با در نظر گرفتن منافع تمامی گروه‌های سیاسی و نژادی - مذهبی نشان داده است. علاوه بر این، مهم‌ترین راهبرد همکاری روسیه با کشورهای خاورمیانه را می‌توان در مواردی همچون فروش تسلیحات و تأمین قطعات تجهیزات نظامی، همکاری‌های فنی و تکنولوژیکی و همکاری‌های اقتصادی مشاهده نمود (مصطفوی، ۱۳۹۱).

جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی روسیه

از سال ۲۰۰۰ به بعد که پوتین قدرت را در روسیه به دست گرفت، اسناد مهمی در ارتباط با سیاست خارجی روسیه منتشر شده است. در میان این اسناد، سه سند مهم وجود دارد که بیانگر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه خاورمیانه است. این اسناد عبارت‌اند از:

۷۰۰ فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۰

۱- سند تدبیر امنیت ملی فدراسیون روسیه: در سند تدبیر امنیت ملی فدراسیون روسیه که در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۰ توسط رئیس جمهور روسیه مورد تصویب قرار گرفت، تنها یک بار به نام منطقه خاورمیانه اشاره شده است. در این سند به برخی از تهدیدهای بین‌المللی اشاره شده که می‌تواند منافع ملی و جایگاه روسیه را در اروپا، خاورمیانه، ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و منطقه آسیا - اقیانوس آرام تضعیف کند. (THE RUSSIAN FEDERATION, 2000) در این سند که در اوج مبارزه طلبی‌های پوتین پس از تحقیر مسکو در کوزوو تصویب شد، منطقه خاورمیانه به عنوان اولویت پنجم، پس از کشورهای مستقل مشترک المنافع، اروپا، آمریکا و آسیا قرار گرفت. با این حال از ابتدای هزاره نو و با لغو توافق «گور - چرنومردین» تلاش‌ها برای از سرگیری روابط با منطقه جدی تر شد؛ به نحوی که سخن از «اتحاد استراتژیک» در برخی محافل روسی و خاورمیانه‌ای به میان آمد و دیدارهایی نیز میان مقامات روسیه با سران کشورهای خاورمیانه صورت گرفت (نجات، ۱۳۹۶).

۲- سند تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه: این سند در ۱۲ جولای ۲۰۰۸ توسط رئیس جمهور روسیه مورد تصویب قرار گرفت. بر اساس این سند، سیاست خارجی روسیه در تعقیب منافع ملی یک خط مشی آشکار، قابل پیش‌بینی و عمل‌گرایانه را دنبال می‌کند. موقعیت ژئوپلیتیک روسیه به عنوان یک قدرت برتر اوراسیایی، وضعیت کرملین به عنوان یکی از دولت‌های تاثیرگذار در جهان و عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد، مسکو را ناگزیر می‌کند که در مسائل مهم جهانی دخالت نماید. بر این اساس با توجه به اینکه روسیه خواهان گسترش بیش از پیش روابط دو و چند جانبه با ترکیه، مصر، الجزایر، ایران، عربستان سعودی، سوریه، لیبی و سایر کشورهای مهم منطقه است، لذا باید از عضویت دائم خود در شورای امنیت در جهت ثبات خاورمیانه استفاده کند. همچنین روسیه به عنوان یکی از چهار کشوری که در مناقشه اعراب و اسرائیل به میانجی‌گری می‌پردازند، باید تلاش خود را در راستای پیشبرد روند صلح خاورمیانه به کار گیرد. علاوه بر این در سند سیاست خارجی فدراسیون روسیه به روابط مسکو با جهان اسلام نیز توجه بسیار زیادی شده است. (Kornilov, 2011:22-23 & Kolobov)

به طور کلی در این سند دو بار از خاورمیانه نام برده شده است. در نخستین جا از تلاش روسیه برای ایجاد ثبات در خاورمیانه به همراه خلیج فارس و شمال آفریقا سخن گفته شده و در دومین جا به مدیترانه بزرگ به عنوان کانون مناطقی نظیر خاورمیانه، دریای سیاه، قفقاز و دریای خزر، اشاره شده است که روسیه قصد دارد روابط خود را در این مناطق به سمت صلح، ثبات و همسایگی خوب هدایت کند و منافع اقتصادی را با توجه به مسیرهای انتقال انرژی ارتقاء دهد. (The Foreign Policy Concept of the Russian Federation, 2008)

۳- استراتژی امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰: این سند که در تاریخ ۱۲ می ۲۰۰۹ توسط دیمیتری مدودیف رئیس جمهور روسیه مورد تصویب قرار گرفت، از جهات مختلف حائز اهمیت است. مطابق با این سند، دولتمردان روسیه گمان می‌کنند مسکو در آینده با چالش‌های ناشی از جهانی شدن مواجه خواهد شد. از این رو رهبران روسیه باید خود را برای مواجهه با این چالش‌ها در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آماده کنند. علاوه بر این، استراتژی امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰ به مرحله‌گذار در سیستم بین‌المللی پرداخته و خواهان احیای ظرفیت‌های روسیه از طریق یک سیاست عمل‌گرایانه شده است. (Kornilov, 2011:20-21 & Kolobov)

این سند نشان می‌دهد که اگر چه روسیه قصد درگیری و تقابل با غرب به‌ویژه آمریکا را ندارد، اما می‌کوشد بر اساس منافع ملی، رویکرد سیاست خارجی خود را به سمت گسترش مناسبات با کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه تغییر جهت دهد. بر این اساس روسیه باید حضور و نفوذ خود را در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه افزایش دهد؛ زیرا خاورمیانه با توجه به منابع نفت و گازی که در اختیار دارد، همچنان در کانون توجه قدرت‌های بزرگ خواهد ماند و عرصه‌ای حیاتی برای بازیگران قدرتمند در پروسه‌گذار نظام بین‌الملل به یک سیستم چند قطبی محسوب می‌شود.

در این سند تنها یک بار به نام خاورمیانه اشاره شده است. بر این اساس روس‌ها معتقدند «در درازمدت، توجه سیاست‌های بین‌المللی متوجه مالکیت بر منابع انرژی در خاور نزدیک، دریای برنت و سایر بخش‌های قطب شمال، دریای خزر و آسیای مرکزی خواهد بود. در میان مدت، وضعیت عراق و افغانستان به همراه منازعه در خاور نزدیک و خاورمیانه، تعدادی از کشورهای آفریقایی و جنوب آسیا و همچنین شبه جزیره کره، تداوم خواهد یافت و به اعمال نفوذ منفی منجر خواهد شد. (National Security Strategy of the Russian Federation to 2020, 2009)

در مجموع آنچه از بررسی سه سند مهم سیاست خارجی و امنیت ملی روسیه درباره منطقه خاورمیانه بدست می‌آید، حکایت از تاکید روس‌ها بر اهمیت انرژی از یک سو و مسئله صلح، ثبات و امنیت از سوی دیگر است. بر این اساس به نظر می‌رسد منطقه خاورمیانه به چند دلیل برای روس‌ها اهمیت دارد:

۱- مجاورت فیزیکی: روسیه از طریق ایران و ترکیه عملاً با منطقه خاورمیانه همسایه است. ضمن آنکه مسافت میان گروزی پایتخت چچن و موصل عراق حدود ۶۰۰ مایل است؛ بنابراین مجاورت فیزیکی و همسایگی یکی از مهمترین دلایلی است که منطقه خاورمیانه را برای روس‌ها با اهمیت می‌کند.

۲- عامل مشترک مسلمانان: با فروپاشی شوروی، عملاً دیواری که میان مسلمانان روسیه و سایر مسلمانان کشیده شده بود، فرو ریخت. در حال حاضر حدود یک هفتم جمعیت روسیه را مسلمانان تشکیل می‌دهند که رو به رشد نیز می‌باشند.

۳- یهودیان روس تبار: حدود ۲۰ درصد از جمعیت اسرائیل را یهودیانی تشکیل می‌دهند که سابقاً در اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کردند. تقریباً اکثر این عده در حال حاضر می‌توانند به زبان روسی صحبت کنند.

۴- نا آرامی‌های مذهبی و سیاسی مداوم در جهان اسلام: ورود اندیشه‌های رادیکال و جنگ‌طلب از خاورمیانه به قفقاز شمالی و به خصوص جمهوری‌های تاتارستان و باشقیرستان همواره موجب نگرانی روس‌ها بوده است.

۵- منابع غنی انرژی: روسیه خود را به عنوان یک قدرت در حوزه انرژی به حساب می‌آورد و به دنبال فرصت در مرزهای جنوبی خود می‌گردد.

۶. حضور نظامی آمریکا: روس‌ها همواره با دقت تحرکات و سیاست‌های نظامی آمریکا را در منطقه دنبال کرده‌اند. در این بین به خصوص لشکرکشی آمریکا به عراق و افغانستان، موجب توجه بیشتر روسیه به حضور نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه شده است. (Trenin, 2009: 3-4).

افراط گرایی در راهبرد سیاست خارجی روسیه در ارتباط با ایران، ترکیه، عربستان و سوریه

با توجه به اهمیت و جایگاهی که خاورمیانه در سیاست خارجی روسیه دارد، روس‌ها طی سال‌های اخیر به برقراری و توسعه روابط خود با کشورهای منطقه پرداخته‌اند. بر این اساس به نظر می‌رسد برخی از کشورهای منطقه در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه از اهمیت و جایگاه بیشتری برخوردار می‌باشند که از آن جمله می‌توان به ایران، ترکیه، مصر، اسرائیل، سوریه، عراق و عربستان اشاره نمود:

- روسیه و ایران

روابط ایران و روسیه را می‌توان در بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی مورد بحث و بررسی قرار داد. از لحاظ اقتصادی، روابط ایران و روسیه شامل سه حوزه کاملاً مجزا می‌شود. بخش نخست به روابط تجاری و مبادله‌ی کالاهای مختلف میان دو کشور مرتبط می‌شود. بخش دوم همکاری‌های تجاری ایران و روسیه به معاملات تسلیحاتی میان دو کشور مرتبط می‌شود و سرانجام بخش سوم به همکاری‌های هسته‌ای باز می‌گردد که طی سال‌های گذشته با مخالفت‌هایی از سوی غرب نیز مواجه بوده است. در واقع همکاری‌های اقتصادی ایران و روسیه، به خصوص در حوزه معاملات تسلیحات و همکاری‌های هسته‌ای، دارای ابعاد سیاسی و امنیتی بوده است؛ زیرا این روابط تنها به مبادلات کالا میان دو کشور ختم نشده و موارد دیگر همچون صدور تکنولوژی و همکاری در پروژه‌های انرژی نظیر نیروگاه هسته‌ای بوشهر را نیز در بر می‌گیرد. عمدتاً این جنبه از روابط اقتصادی میان ایران و روسیه، با نگرانی غرب به خصوص ایالات متحده آمریکا مواجه شده است. این در حالیست که طی سال‌های اخیر با شدت گرفتن مباحث مربوط به پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل، همواره نحوه رابطه ایران و روسیه در کانون توجه قرار داشته است (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱).

در مجموع به نظر می‌رسد روسیه در روابط خود با ایران، دست کم به چند معیار و شاخص عمده توجه می‌کند. این معیارها که می‌توانند موقعیت و سیاست‌های روسیه در قبال ایران را به خوبی مشخص نمایند، عبارتند از:

۱- روسیه در روابط خود با ایران به تقویت همکاری‌ها در در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی علاقه‌مند است.
۲- روسیه نمی‌خواهد حضور در پروژه‌های سودآور ایران از جمله در مورد همکاری در زمینه استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را از دست بدهد.

۳- سیاست روسیه در قبال ایران و برنامه هسته‌ای آن کشور، از یک سو توسط منافع ملی و از سوی دیگر بواسطه هنجارها و تعهدات بین‌المللی مسکو تعیین می‌شوند. البته در این بین رابطه‌ی روسیه و برخی از کشورها، به ویژه آمریکا و اسرائیل بسیار تاثیرگذار است.

۴- همکاری روسیه با ایران در زمینه انرژی هسته‌ای تا حد زیادی به پیروی ایرانیان از برنامه‌های صلح‌آمیز هسته‌ای و همچنین اجرای تعهدات بین‌المللی در مورد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای بستگی دارد.

۵- روسیه به هیچ وجه خواهان دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای نیست و تمام تلاش‌های خود را برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای توسط کشورهای منطقه به کار خواهد بست. دلیل چنین امری کاملاً مشخص است؛ زیرا روس‌ها نگران هستند که اگر ایران به تسلیحات هسته‌ای دست پیدا کند، آنگاه به مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی روسیه عمل کند؛ به عبارت دیگر روس‌ها دستیابی احتمالی ایران به تسلیحات هسته‌ای را در چارچوب تهدیدی بر

علیه امنیت ملی روسیه تحلیل می‌کنند. این در حالیست که دستیابی احتمالی ایران به تسلیحات هسته‌ای عملاً به منظور تهدید روسیه نیست. در واقع آنچه ایران را تشویق می‌کند که به سمت ساخت و تولید سلاح‌های هسته‌ای حرکت کند، تهدید از جانب روسیه نیست، بلکه حضور پاکستان هسته‌ای در همسایگی ایران و همچنین اسرائیل اتمی در منطقه خاورمیانه، به همراه تلاش سایر کشورهای منطقه جهت تجهیز به تسلیحات هسته‌ای است (Mathews, 2005: 169 & Perkovich) با این حال برخی اعتقاد دارند که اگر تغییری فرضی در قدرت سیاسی و یا رژیم ایران صورت گیرد، آنگاه احتمالاً دارد فدراسیون روسیه به دشمن ایران مبدل شود. در چنین شرایطی، موشک‌های هسته‌ای ایران می‌توانند به تهدید امنیت روسیه منجر شوند.

از این رو سیاست روسیه در موضوع هسته‌ای ایران، نه به طرفداری از آمریکا و نه به طرفداری از ایران، بلکه بر منافع مردم روسیه استوار است. موضع روسیه در رابطه با ایران، لزوم جلوگیری از زور و حتی تهدید استفاده از قدرت نظامی علیه این کشور است. مسکو متوجه است که تا زمانی که روند دیپلماتیک ادامه دارد، آمریکا نمی‌تواند به ایران حمله کرده و سبب بی‌ثباتی اوضاع در خاور نزدیک شود. از این منظر روس‌ها معتقدند که ایران باید به صورت فعلاً با جامعه جهانی همکاری نماید. به همین دلیل روس‌ها از یک طرف، با تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا بر علیه ایران مخالفت کرده و آنها را غیر قابل قبول خوانده و از طرف دیگر به قطعنامه‌های شورای امنیت بر علیه ایران رای مثبت داده و در مذاکرات مربوط به بازداشتن ایران از توسعه فعالیت‌های هسته‌ای، حضوری فعالانه دارد. البته از جهت‌گیری مقامات روسیه کاملاً مشخص است که مسکو خواهان حل و فصل مسئله هسته‌ای ایران از طریق گفتگو و شیوه‌های مسالمت‌آمیز است. در این بین اگر چه روسیه به هیچ وجه نمی‌خواهد ایران به تسلیحات هسته‌ای دست پیدا کند، اما چنانچه این امر اتفاق بیفتد، مسکو ترجیح می‌دهد به جای آنکه به دشمنی با تهران بپردازد، در جایگاه دوستی با آن قرار گیرد. (ed, 2009: 114 & Olikier) زیرا روسیه می‌داند که از دست دادن ایران برای این کشور همانند از دست دادن خاورمیانه و خاور نزدیک و همه کشورهای جهان اسلام خواهد بود. روسیه اگر روابط با ایران را از دست بدهد، دیگر نمی‌تواند به عراق و افغانستان برگردد (بهشتی پور، ۱۹۹۱).

عواملی در تقویت همکاری‌های ایران و روسیه در منطقه خاورمیانه نقش دارند یکی به توان بالای کنشگری ایران در کشورهای عراق، افغانستان، سوریه، لبنان و فلسطین مربوط است و عامل دیگر مربوط به انقلاب‌های عربی و روی کار آمدن حکومت‌های متمایل به غرب که در تعارض با منافع روسیه و ایران است و زمینه را برای همکاری بیشتر این دو کشور برای جلوگیری از سناریوهای همانند فراهم می‌کند.

عواملی در تقویت همکاری‌های ایران و روسیه در منطقه خاورمیانه نقش دارند یکی به توان بالای کنشگری ایران در کشورهای عراق، افغانستان، سوریه، لبنان و فلسطین مربوط است و عامل دیگر مربوط به انقلاب‌های عربی و روی کار آمدن حکومت‌های متمایل به غرب که در تعارض با منافع روسیه و ایران است و زمینه را برای همکاری بیشتر این دو کشور برای جلوگیری از سناریوهای همانند فراهم می‌کند.

در سند تدبیر سیاست خارجی روسیه خاورمیانه در اولویت پنجم منطقه ای سیاست خارجی مسکو قرار دارد. از دوران پوتین نگاه به منطقه خاورمیانه و احیای ارتباط با متحدین سابق جان گرفته و روابط با دیگر کشورها نیز از

۲۰۴ فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۰

سر گرفته شده است. اولویت‌های سیاست خارجی این کشور در منطقه، رابطه با کشورهای ایران، ترکیه، عراق و کشورهای جنوبی خلیج فارس بوده است. همچنین برای روسیه روابط با کشورهای سوریه، مصر، اردن، لبنان، فلسطین و اسرائیل اهمیت دارد (تضمینی، ۱۹۹۱).

روابط روسیه و ترکیه میان همکاری، رقابت و رویارویی در نوسان بوده است. روابط با آنکارا از دو جهت برای روسیه حائز اهمیت است: آنکارا یک خریدار مهم گاز طبیعی و تجهیزات نظامی از مسکو و طرف تجاری مهم برای این کشور است و میزان مبادلات دو کشور ۱۰ میلیارد در سال است و از سوی دیگر ترکیه یک رقیب عمده در منطقه قفقاز و خزر است. نظام امنیتی قفقاز، مساله انتقال انرژی، اختلاف بر سر تردد کشتی‌های روسی از تنگه بسفر و حمایت ترکیه از مبارزان چچن از موضوعات بحث برانگیز در روابط دو کشور است.

مواضع دو کشور ایران و روسیه نسبت به صلح خاورمیانه متفاوت بوده است. در حالی که ایران روند سازش را ناعادلانه می‌داند روس‌ها روابط گرمی با اسرائیل دارند. اسرائیل پس از ترکیه دومین شریک تجاری عمده روسیه در خاورمیانه است علاوه بر آن نزدیک به ۱ میلیون روسی در اسرائیل سکونت دارند و این عامل مهمی برای روابط فرهنگی روسیه و اسرائیل است روابط دیپلماتیک نزدیک و همکاری فنی-نظامی دو کشور نیز در وضع مساعدی است (سریع القلم، ۱۳۷۹).

با این حال موضع روسیه نسبت به خاورمیانه در دوره پوتین به نوعی موازنه برگشته است؛ و به دولت سوریه تسلیحات فروخته و با دولت خودگردان ارتباط دارد و حتی پس از پیروزی حماس در انتخابات سران آن را به مسکو دعوت کرد و این به رغم مخالفت‌های آمریکا و اسرائیل بود مسکو معتقد است که باید به انتخاب مردم فلسطین احترام گذاشت؛ اما روابط رسمی با حماس را به شناسایی اسرائیل مشروط کرده است.

در کل در منطقه خاورمیانه نیز سه عامل باعث شده تا فرصت جدیدی در این حوزه برای همکاری منطقه‌ای ایران و روسیه فراهم شود. عامل اول تقویت جایگاه و نقش ایران در تحولات این منطقه به دلیل روی کار آمدن دولتی شیعه و طرفدار ایران در عراق و نیز پیروزی نیروی حماس در فلسطین، عامل دوم فعالیت شدن روسیه در روند تحولات خاورمیانه و خلیج فارس است که حمایت از حماس علی‌رغم فشار غرب نمونه آن است، عامل سوم بحران سوریه است (سنایی، ۱۳۸۷).

منطقه خاورمیانه و به ویژه بحران سوریه که تبدیل به بحران بین‌المللی شده است نمایانگر منافع مشترک دو کشور است و مشترکات فراوان میان سیاست ایران و روسیه در ارتباط با تحولات سوریه را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱- از دیدگاه ایران، سوریه خط مقدم جبهه توسعه طلبی اسرائیل است و اگر دولتی غربی در سوریه بر سرکار آید به نفع ایران و جبهه مقاومت نخواهد بود، جمهوری اسلامی ایران از دولتی حمایت می‌کند که متحد مقاومت است. از نگاه روسیه این وجه موضوع که نباید در سوریه با مداخله غرب حکومتی طرفدار آمریکا در دمشق به قدرت برسد با نگاه ایران نزدیک است؛ اما در باره وجه ضد اسرائیلی بودن آن و حمایت از مقاومت، مسکو دیدگاه متفاوتی دارد (حدادی، ۱۳۸۷).

۲- هم ایران و هم روسیه از ان جام اصلاحات در ساختار نظام سیاسی کنونی سوریه به منظور ایفای نقش گسترده تر مردم سوریه برای تعیین سرنوشتشان حمایت می‌کنند و معتقدند از طریق مسالمت آمیز می‌توان به راهکاری برای همکاری بین دولت و مخالفان دست یافت.

۳- روسیه و ایران با مداخلات سایر کشورها در زمینه مسلح کردن مخالفان اسد به شدت مخالف هستند و این اقدام را زمینه‌ساز منطقه‌ای شدن بحران در خاورمیانه می‌دانند.

روابط روسیه با جمهوری‌های خارج نزدیک اصولاً تأثیرات فوری بر سیاست داخلی روسیه و میزان شفافیت، توانایی و قدرت نفوذ آن در تنظیم رابطه با خارج دارد. در دکترین سیاست خارجی روسیه تشکیل کمربندی از همجواری مسالمت آمیز پیرامون مرزهای این کشور و تلاش برای نابودی زمینه‌های تنش و درگیری و پیشگیری از پیدایش مشکلات در مناطق نزدیک به روسیه به عنوان یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی روسیه تعریف شده است (کاظم پور، ۱۳۸۷).

۴- روسیه و ایران از طرح کوفی عنان حمایت کردند اما در همین حال درباره عملکرد نیروهای ناظر صلح و گرایش‌های نفوذی بین آنها نگران هستند.

۵- روسیه و ایران با به قدرت رسیدن گروه‌های اسلامی تندرو وهابی که با عربستان ارتباط نزدیک دارند مخالف هستند. روسیه و ایران با مداخله نظامی در سوریه تحت هر پوشش و عنوانی مخالف هستند و با هر اقدام مداخله جویانه‌ای که مردم سوریه را از حق تعیین سرنوشت خود محروم سازد، مخالف هستند. ایران و روسیه سطح بحران در سوریه را نه یک بحران داخلی محدود بلکه به طور بالقوه یک بحران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌بینند که تنها در سایه همکاری همه‌جانبه قابل حل و فصل خواهد بود.

- روسیه و ترکیه

در روسیه نسبت به روابط با ترکیه دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که از تاریخ پر فراز و نشیب دو طرف ناشی می‌شود. بر این اساس عده‌ای با توجه به جنگ‌های صورت گرفته میان روسیه و ترکیه در طول تاریخ، به آنکارا همچون یک دشمن می‌نگرند. از سوی دیگر، برخی با توجه به جایگاه ژئوپلیتیک و راهبردی ترکیه در اوراسیا و منطقه خاورمیانه، خواهان گسترش روابط با آنکارا هستند. بر این اساس بعد از فروپاشی شوروی، گسترش روابط اقتصادی بین دو کشور شروع شد که شامل شرکت‌های ترکی در عملیات ساختمانی در روسیه، تجارت گسترده چمدانی بین دو کشور و نیز افزایش شدید تعداد گردشگران روس در ترکیه بوده است (کرمی، ۱۳۸۸).

سرآغاز روابط جدید روسیه و ترکیه را باید به دسامبر سال ۲۰۰۴ بازگرداند که طی آن اولین دیدار رسمی رئیس جمهوری روسیه از ترکیه به عمل آمد و به امضای بیانیه‌ای درباره تحکیم دوستی و همکاری چندبعدی بین دو کشور منتهی شد. پس از آن، دیدار اردوغان از روسیه در سال ۲۰۰۵ نشان‌دهنده تحول مهمی در روابط روسی - ترکی بود. در حال حاضر روسیه اهمیت ویژه‌ای برای گسترش روابط اقتصادی خود با ترکیه قائل است. تجارت خارجی روسیه و ترکیه از ۲/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ به ۳۳/۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ افزایش یافته است. همچنین ارزش صادرات روسیه به ترکیه در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۱۶/۳۸۵ میلیارد دلار و ارزش صادرات ترکیه به روسیه ۳/۲۱۵

۲۰۶ فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۰

میلیارد دلار بوده است. در سال ۲۰۱۰ نیز ارزش مبادلات تجاری بین دو کشور به ۲۵ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار رسید. در این راستا روسیه و ترکیه قصد دارند سطح مبادلات خود را به ۱۰۰ میلیارد دلار برسانند. در حال حاضر در روسیه پنج بانک ترکی وجود دارند که با سرمایه‌ای حدود ۳۰۱ میلیارد دلار فعالیت می‌کنند. همچنین در مسکو به تنهایی حدود ۴۰۰ شرکت با سرمایه ترکیه وجود دارند. حجم کل سرمایه‌گذاری ترکیه در روسیه حدود ۷ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. سرمایه‌گذاری روسیه در ترکیه نیز بلاغ بر ۶ میلیارد دلار می‌شود که در بخش‌های گردشگری، خدمات و انرژی صورت گرفته است. روسیه اولین شریک تجاری ترکیه و ترکیه پنجمین شریک تجاری روسیه محسوب می‌شود (کرمی، ۱۳۸۷).

رشد مبادلات تجاری میان روسیه و ترکیه به چند عامل مهم نظیر کاهش سوءظن طرفین نسبت به یکدیگر، اتخاذ سیاست‌های نسبتاً مستقل در برابر آمریکا و اتحادیه اروپا، مخالفت با هرگونه اسلام‌گرایی تندرو و همچنین افزایش سیاست‌های همگرایی در حوزه قفقاز جنوبی، بستگی دارد. (Katz, 2010: 11-12). علاوه بر این، هم‌اکنون روسیه و ترکیه با هم اختلافات عقیدتی ندارند و هیچ مانعی وجود ندارد که از برقراری روابط در همه زمینه‌ها ممانعت کند. به خصوص که روس‌ها از استقلال خط سیاست خارجی ترکیه راضی هستند و آن را مطابق با منافع و اهداف خود می‌دانند. از این رو به نظر می‌رسد نواقصی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، در روابط روسیه و ترکیه وجود داشت، به کلی برطرف شده و اکنون هر دو کشور می‌توانند در فضای عظیم اوراسیا همکاری کرده و تلاش‌های یکدیگر را تکمیل کنند.

- روسیه و مصر

مصر یکی از کشورهای مهم منطقه خاورمیانه است که روسیه توجه ویژه‌ای به توسعه روابط خود با آن دارد؛ زیرا مصر طی چندین سده، جایگاه منحصر به فرد خود را در نقطه اتصال اوراسیا و کشورهای آفریقایی حفظ کرده و نقش مهمی در رهبری فرهنگی و اقتصادی کشورهای شمال آفریقا و جهان عرب داشته است. علاوه بر این چند عامل مهم سیاسی وجود دارند که به روابط قاره و مسکو شکل می‌دهند. نخست آنکه مصر یک تولیدکننده بزرگ نفت و گاز نیست و در بازارهای جهانی انرژی، به رقابت با روسیه نمی‌پردازد. دوم آنکه مصر دارای یک رژیم سیاسی سکولار است و به بنیادگرایی اسلامی همچون یک دشمن می‌نگرد. در نتیجه مسکو به قاهره هیچ سوءظنی در خصوص کمک به شورشیان و یا جنبش‌های اسلامی بنیادگرا در چین ندارد. سوم آنکه روابط دیپلماتیک پایدار مصر با اسرائیل، برای روسیه که در دوره پسا شوروی قصد دارد روابط خود را با تل‌آویو تقویت کند، یک امتیاز مهم محسوب می‌شود. (Mulaj, 2007: 2-3) علاوه بر این مناسبات فرهنگی نیز نقش مهمی در روابط روسیه و مصر ایفا می‌کنند. به نحوی که سالانه بیش از ۵۰۰ هزار گردشگر روس به مصر سفر می‌کنند.

- سوریه

ولادیمیر پوتین "رئیس جمهوری روسیه نسخه جدید راهکار مقابله با افراط‌گرایی را که برای دوره زمانی تا سال ۲۰۲۵ در نظر گرفته شده است را مورد تأیید قرار داد. راهکار قبلی مبارزه با افراط‌گرایی در روسیه در سال ۲۰۱۴ تصویب شد.

این سند که در آن منابع اصلی تهدیدات برای امنیت روسیه و شهروندانش نام برده شده، در پورتال رسمی اطلاعات حقوقی روسیه منتشر و با امضای رئیس جمهور، لازم الاجرا شده است.

در این سند یادآوری شده است: «به منظور اطمینان یافتن از ادامه تحقق سیاست‌های دولت فدراسیون روسیه در زمینه مقابله با افراط گرایی در کشور، نسخه جدید راهکار مبارزه با افراط گرایی در روسیه را تا سال ۲۰۲۵ مورد تایید قرار می‌دهم. این فرمان از زمان امضای آن، لازم الاجراست.»

در سند جدید گفته شده که از جمله تهدیدات واقعی برای روسیه، موارد مکرر تحریف وقایع تاریخی و همچنین احیای فاشیسم و نازیسم در کشورهای خارجی است.

علاوه بر این، این راهکار یادآور شده که یکی از خطرناک‌ترین مظاهر افراط گرایی، تحریک نفرت یا دشمنی، تخریب عزت فردی یا گروهی از افراد به دلیل جنسیت، نژاد، ملیت، زبان، محل تولد، دین و تعلق به گروه خاص است.

در این سند همچنین تاکید شده که امروزه شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، از جمله اینترنت، به اصلی‌ترین وسیله ارتباطی سازمان‌های ترویج کننده تمایلات افراطی برای جذب اعضای جدید به صفوف خود تبدیل شده است (the Guardian, 2018).

بر اساس این راهکار، هدف سیاست دولت فدراسیون روسیه در زمینه مقابله موثر با افراط گرایی، محافظت از مبانی قانون اساسی فدراسیون روسیه، امنیت دولتی و عمومی، تامین حقوق و آزادی شهروندان در برابر تهدیدات افراطی، از طریق اجرای قوانین در سطح فدرال، مذهبی و منطقه‌ای است که با در نظر گرفتن نتایج اقدامات صورت گرفته در عرصه مقابله با افراط گرایی، توسعه یافته است.

این سند تأکید می‌کند که در شرایط کنونی، تمایلات برای گسترش رادیکالیسم در بین گروه‌های خاص جمعیتی و تشدید تهدیدات افراطی گری خارجی و داخلی دیده می‌شود که باید مورد توجه قرار بگیرد.

تهدیدهای افراطی خارجی عبارتند از: تحریک برخی کشورهای مجاور برای انجام فعالیت‌های مخرب، حمایت از سازمان‌های غیر دولتی خارجی یا بین‌المللی برای بی ثبات کردن اوضاع داخلی اجتماعی-سیاسی و اجتماعی-اقتصادی در فدراسیون روسیه، تلاش برای از بین بردن وحدت و تمامیت ارضی کشور، از جمله تحریک اعتراضات خیابانی و شروع "انقلاب‌های رنگی"، تخریب ارزش‌های معنوی و سنتی روسیه و همچنین کمک به فعالیت سازمان‌های بین‌المللی افراطی و تروریستی، گسترش ایدئولوژی افراطی و رادیکالیسم در جامعه (The Ministry of Foreign Affairs of the Russian Federation, 2016).

تهدیدات داخلی افراط گرایان هم شامل تلاش‌های سازمان‌ها و انجمن‌های ناسیونالیستی و ملی افراطی، عقاید تند اجتماعی، مذهبی، قومی و نژادی، فعالیت‌های انفرادی افراطی، گسترش ایدئولوژی خشونت و همچنین القاء، استخدام یا جذب شهروندان روس و شهروندان خارجی برای مشارکت در اقدامات افراطی در سراسر قلمرو فدراسیون روسیه است.

در این سند یادآوری شده است: «عواقب مستقیم یا غیرمستقیم افراط‌گرایی بر کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی-سیاسی و اجتماعی-اقتصادی تأثیر می‌گذارد. این واقعیت الزامات جدیدی را برای سازماندهی فعالیت‌ها برای مقابله موثرتر با مسئله افراط‌گرایی در تمامی سطوح و همچنین به حداقل رساندن پیامدهای منفی آن به وجود آورده است. روسیه دنبال حفظ منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی، حفظ توازن قدرت در جهان، احیای نقش روسیه به عنوان یک قدرت جهانی و ایجاد یک امپراطوری (به خاطر ویژگیهای شخصیتی پوتین) است. حضور روسیه موجب توسعه تروریسم و تبدیل گروه‌های میانه رو به گروه‌های افراطی شود. مداخله نظامی کلاً امنیت زدا است و برای امنیت تمامی کشورها خطرناک است. حضور روسیه سبب ایجاد شکاف منطقه‌ای بین ایران، ترکیه و عربستان شده است. افراد خوش بین نسبت به ورود روسیه به سوریه نیز موارد زیر را ارائه می‌کنند: روسیه برای حفظ امنیت ملی خود و جنگ با داعش وارد سوریه شده تا بعداً مجبور به جنگ با داعش در داخل مرزهای خود و آسیای میانه و قفقاز نشود. روسیه با این کار تروریسم را به عنوان یک مسئله جهانی و بین‌المللی معرفی کرد. به دفاع از متحدین خود از جمله سوریه و ایران پرداخت (کمک به سیاست خارجی ایران در سوریه و نقش منطقه‌ای ایران) حضور روسیه در سوریه تغییر ساختار قدرت در این کشور را راحت تر خواهد کرد. برخی تحلیل‌گران معتقدند که راهبرد اصولی ایران در قبال بحران سوریه با ورود مستقیم نظامی روسیه دچار چالش شده است. نقش ایران به حاشیه رفته و روسیه جای ایران را گرفته و بدین صورت دستاوردهای مقاومت چهار ساله ایران در سوریه را بنفع خود مصادره میکند. در این خصوص باید تأکید شود راهبردهای سیاست خارجی ایران و روسیه در قبال سوریه اگرچه منافع طرفین را تأمین میکند ولی تفاوت‌های ماهوی دارد. اهداف روسیه را میتوان بشرح زیر بیان کرد:

الف- تقسیم حوزه نفوذ و منافع با آمریکا به ویژه پس از توافق هسته‌ای ایران با قدرتهای جهانی. روسیه صرفاً قصد دفاع از منافع و امنیتش را دارد بنابراین به هیچ وجه حاضر نیست ملزومات و مقررات رقابت و نزاع با آمریکا که خود آمریکا وضع کننده آن مقررات است را زیر پا بگذارد (Tsygankov, 2013).

ب- روسیه در عملیات خود میان گروه‌های تروریستی هیچ تمایزی قائل نمیشود، بر عکس راهبرد آمریکائی که مبتنی بر تقسیم منطقه به فرقه‌ها و گروه‌ها و ادیان مختلف است و برخی تروریست‌ها را میانه رو و برخی دیگر را تندرو توصیف می‌کند.

ج- سوری‌های که به دامان آمریکا افتاده باشد برای مسکو به معنای گسترش جنگ تکفیریها در جمهوریهای مسلمان نشین روسیه تعبیر خواهد شد.

د- تغییر اولویت‌های نزاع در منطقه به این صورت که از ضعف سیاسی و اقتصادی اروپا همچنین گرفتاری متحدان منطقه‌ای آمریکا استفاده کند. روسیه سعی کرده است کمک به سوریه به درخواست رسمی دولت سوریه تمسک جوید، برخلاف ائتلاف بین- با اتکای به رعایت موازین و مقررات بین‌المللی و برای پوشش مشروعیت دخالت نظامی والمللی زیر نظر آمریکا که حاکمیت سوریه را نقض کرده است.

ر- هدف از حضور مستقیم نظامیان روسیه در سوریه حمایت از نظام سوریه در تضمین ادامه حیاتش در ساحل مدیترانه است تا بدین وسیله امکان شکسته شدن محاصره غربی‌ها علیه نظام سوریه در این منطقه فراهم شود؛ و)

حمایت از بشار اسد بعنوان شریک استراتژیک خود و جلوگیری از روی کار آمدن دولت نزدیک به غرب در سوریه، مقابله با جریان‌های افراط‌گرای مذهبی که از قفقاز به سوریه آمده‌اند، حفظ موقعیت خود در سوریه به ویژه در طرطوس بعنوان مقابله با ورود آمریکا به اوکراین که حیات خلوت روسیه بود. هر چند دخالت روسیه در سوریه امر تازه‌ای نیست ولی کیفیت نوین این دخالت به صورت فعلی سبب خواهد شد تا مدیریت بحران در سوریه بجای ایفای نقش قدرت‌های منطقه‌ای بر عهده دو قدرت بزرگ جهانی بیافتد و این دو قدرت در صحنه سوریه رو در روی همدیگر قرار گیرند و البته عواقب چنین مساله‌ای کاسته شدن از نفوذ قدرت منطقه‌ای ایران و آسیب‌پذیر شدن منافع آن خواهد بود. سفیر کشورمان در سوریه در خصوص ائتلاف ایران و روسیه می‌گوید مهم شکست خوردن تروریسم در سوریه است. مهم نیست چه کسی برنده می‌شود. ائتلاف ایران و روسیه در سوریه بسیار مقاوم تر از ائتلاف شکننده آمریکا در عراق در مبارزه با داعش است. ایران و روسیه می‌توانند نقش همدیگر در سوریه را تکمیل کنند. ایشان معتقد است وجه مشترک ایران و روسیه، یافتن یک راه حل سیاسی است که اولاً مبتنی بر تصمیم و اراده مردم سوریه و در وجه دوم مقبول کلیه اطراف باشد. راه حلی که هیچ طرف احساس باخت نکند. راه حل سیاسی باید نتیجه پروسه اجماع و توافق گردهمایی سیاسی باشد. باید مکانیسم رسیدن به آن را مشخص کرد. نه اینکه روی رفتن بشار اسد اصرار شود. مردم سوریه خود باید درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند. در واقع هدف هر دو کشور یکی است ولی منافع حاصله از این هدف فرق میکند. (مصاحبه شیبانی سفیر کشورمان در سوریه با روزنامه خراسان ۱۳۹۴/۸/۱۶)

با توجه به تحلیل‌های تاریخی نسبت به رفتار روسیه و عدم تغییر ژئوپلیتیک و فرهنگ سیاسی روسیه میتوان نتیجه گرفت که روسیه هرگز به ایران اعتماد نداشته و نگران رویکرد ایران در منطقه بوده است. در واقع ما و روسیه امروز در سوریه تهدید مشترک داریم. همین عامل سبب نزدیکی مواضع درباره سوریه شده است.

با روی کار آمدن طرفداران رویکرد «اوراسیاگرا» در روسیه، رویکرد ژئوپلیتیک محور اهمیت زیادی یافت. اهمیت رویکرد ژئوپلیتیک محور در سیاست خارجی روسیه باعث افزایش حساسیت امنیتی، عملگرایی و بسط روابط روسیه با کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز شد. این رویکرد به‌ویژه پس از طرح موضوع استقرار سامانه دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی و در نزدیکی مرزهای روسیه و بالا گرفتن تنش میان این کشور با ناتو و آمریکا مورد توجه رهبران مسکو قرار گرفته است. بنابر این رویکرد، روسیه استراتژی نظامی خود را تا سال ۲۰۲۰ تدوین و بر گسترش فعالیت‌های نظامی خود در چارچوب این راهبرد تأکید دارد (Al Rawi, 2014).

البته این به معنای جنگ‌طلبی روسیه در منطقه نیست. روسیه با وجود انتقادهای زیاد به بسط مدل دموکراسی غربی در این منطقه، از همکاری در طرح‌های اروپایی و آمریکایی در زمینه‌های اقتصادی استقبال می‌کند. در همین راستا جنگ با تروریسم را باید از چالش‌های امنیتی در منطقه به شمار آورد که از سوی واشنگتن به عنوان بهانه حضور در خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز استفاده می‌شود. این مسئله به همراه اینکه بسیاری از کارشناسان و سیاستمداران روس اعتقاد دارند که بایستی روسیه قدرت امپراتوری گذشته خود را به دست آورد و لازمه این کار حضور فعال در سطح بین‌المللی است باعث شد تا روسیه شروع به بازنگری در اهداف سیاست خارجی خود نماید. از جمله این

بازنگری‌ها می‌توان به: دفاع قاطعانه از استقلال سیاسی، منافع و شأن ملی کشورها، کمک به برقراری یک سیستم چندقطبی، کمک به مخالفان ضدهژمونی و همچنین مخالفت خود با بازگشت سیاست هژمونی، احترام به حاکمیت دیگر دولت‌ها و مخالف با دخالت در امور داخلی آن‌ها ترویج روابط دموکراتیک در سطح بین‌المللی ذکر کرد. لذا در تحلیل حمله روسیه به سوریه می‌توان گفت روسیه در وهله اول به دنبال تحقق اهداف فوق است یعنی تلاش دارد با دستیابی به اهداف فوق خود را به عنوان یک قدرت جهانی با منافع جهانی معرفی نماید. در درجه دوم و از دیدگاه ژئوپلیتیک، فدراسیون روسیه خود را از سمت جنوب در محاصره کمربندی سبز می‌بیند که از کشورهای اسلامی تشکیل شده است. این کمربند که در چهار لایه به دور روسیه کشیده شده، از جنبه پتانسیل بی‌ثبات‌سازی و ضربه زدن به تمامیت ارضی روسیه مورد توجه این کشور بوده است. دو تهدید عمده تجزیه‌طلبی و تروریسم که با عامل دیگری، به نام افراط‌گرایی پیوند خورده‌اند، برای روسیه عواملی بحران‌زا به شمار می‌روند این مسئله خود با توجه به روند جهانی شدن بر اهمیت آن نیز افزوده شده است به‌گونه‌ای که روس‌ها اعتقاد دارند که در عصر جهانی شدن ما شاهد تهدیدات جهانی هستیم به گونه‌ای که اگر مثلاً امنیت در افغانستان یا در سوریه نباشد این موضوع خودبه‌خود بر امنیت ملی روسیه تأثیر مستقیم خواهد داشت. آن‌ها اعتقاد دارند که اگر امروز با تروریست‌ها در سوریه مقابله نشود فردا باید با آن‌ها در حیات خلوت روسیه یعنی آسیای میانه برخورد کرد و پس فردا در قلمرو مرزهای داخلی این کشور. لذا مداخله نظامی در سوریه به رهبری روسیه با وجود خطرات فراوانی که همراه دارد، منعکس‌کننده هراسی است که روس‌ها نسبت به منافع حیاتی خود احساس می‌کند. جلوگیری از سرایت اندیشه‌های افراط‌گرایانه به داخل روسیه (با توجه به جمعیت قابل توجه مسلمانانی که در روسیه زندگی می‌کنند) از دیدگاه مسکو مهم‌ترین عامل تهدیدکننده منافع روسیه است (Bodansky, 2015).

از طرف دیگر گسترش افراط‌گرایی دینی به منطقه آسیای میانه، از جمله عوامل تقویت‌کننده احتمال مداخله روسیه در سوریه بوده است علاوه بر جمعیت قابل توجه مسلمانان در روسیه که روز به روز در حال افزایش است باید خلأ قدرتی که پس از فروپاشی شوروی به وجود آمد و زمینه را برای گسترش تمایلات ملی‌گرایانه و قوم‌گرایانه فراهم کرد مدنظر قرار داد چرا که خود پایه و اساسی مهم برای شعله‌ور شدن نارضایتی‌های ریشه‌دار و آغاز حرکت‌های جدایی‌طلبانه شده است. لذا سرکوب این جنبش در داخل سوریه راه را برای گسترش افراط‌گرایی در خارج از آن می‌بندد که خود بیشترین فایده و سود برای روسیه در پی خواهد داشت (Brisov, 2018).

محمت پربینچک در یادداشتی با عنوان «طرح مسکو برای خاورمیانه و شمال آفریقا» که ۱۹ و ۲۰ سپتامبر سال جاری در روزنامه آیدنلیک منتشر شد به ابتکار مقامات روس در تدوین طرحی برای آینده منطقه پرداخت. به نوشته وی حاصل طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده برای منطقه، ترویج جدایی‌طلبی قومی و وهابی‌گری و افراط‌گرایی مذهبی بوده است. پیامد گسترش وهابی‌گری و افراط‌گرایی مذهبی تهدید کیان دولت‌های ملی در منطقه بود. مبارزه با افراط‌گرایی دینی به بهانه‌ای مضاعف برای مداخله در امور خاورمیانه و شمال آفریقا بدل شد و برای سازمان‌هایی مانند حزب کارگران کردستان ترکیه (پ.ک.ک) و حزب اتحاد دموکراتیک کردستان سوریه (پ.ی.د) که در جبهه جنگ با افراط‌گرایان قرار گرفتند مشروعیت آفرید. با این وجود طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ شکست خورده و

واشنگتن درصدد تدوین طرح‌های جدیدی برای سلطه بر جهان اسلام از طریق بازآرایی نقشه منطقه برآمده است. زمانی که دستگاه‌های اطلاعاتی روسیه از طرح‌های جدید ایالات متحده آگاه شدند مسکو تصمیم گرفت که دیگر صرفاً نظاره‌گر نباشد. از این رو کارشناسان نظامی-امنیتی و راهبردی و شخصیت‌های مهم دولت روسیه دست به کار تدوین یک طرح جدید برای آینده منطقه زدند. مساله اصلی این است: اکنون که طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ و نظم نوین جهانی دچار ناکامی شده است چه چیز باید جایگزین آن شود؟ زیرا بدون وجود طرح جایگزین، ابتکار عمل با واشنگتن خواهد بود (Iraqi Ministry of Foreign Affairs, 2019).

اهداف طرح روسیه عبارتند از: ۱- جلوگیری از تحقق طرح جدید آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا؛ ۲- بهره‌گیری از فرصت ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ برای تحقق گزینه اوراسیاگرایی؛ ۳- پایان دادن به منازعات میان کشورهای منطقه و ایجاد جبهه واحد در برابر آمریکا؛ و ۴- محروم کردن آمریکا از متحدان منطقه‌ای اش. برای به ثمر رسیدن اهداف بالا طرح مزبور در وجه فرهنگی بر اهمیت تضاد بین تصوف و وهابیت/ سلفی‌گری تاکید دارد. اسلام سنتی (تصوف) به مثابه پدیده‌ای بومی در جهان اسلام قابلیت آن را دارد که همچون متحدی مهم در مبارزه با جریان‌ها و گروه‌های افراطی وارداتی و ساخته و پرداخته غرب به کار آید. سه ضلع طرح روسیه در عرصه بین‌المللی، مسکو - آنکارا - تهران هستند. این ائتلاف سیاسی وجه عقیدتی نیز دارد و موجب اتحاد مسیحیت ارتدوکس، اسلام سنی و اسلام شیعی می‌شود. آنچه روس‌ها را به اتخاذ این رویکرد رهنمون شد تجربه موفق آنها طی جنگ‌های چچن و استفاده از ظرفیت تصوف در مبارزه با وهابیت بود (Jackson, Robert & Sorensen, 2006). در اوایل قرن بیست و یکم ایالات متحده با پشتیبانی اسرائیل سعی در تحقق طرح خاورمیانه بزرگ داشت که توسط محافل نئوکان تهیه شد و درصدد بی‌ثبات کردن سراسر منطقه از شمال آفریقا تا ایران بود. تهاجم ایالات متحده به افغانستان و عراق به بهانه‌های واهی منجر به ظهور فرآیند گروه‌های تکفیری سلفی و تروریستی شد. این روند با وقوع بهار عربی (بیداری اسلامی) که پیامد آن بازآرایی مرزها و سقوط رژیم‌های سکولاری بود که سال‌های سال از فعالیت اسلام‌گرایان تندرو جلوگیری می‌کردند شتاب گرفت. آمریکا از تغییر رژیم در تونس، مصر و لیبی پشتیبانی کرد و سپس نوبت به سوریه رسید؛ اما بازگشت روسیه به خاورمیانه چشم‌انداز ژئوپلیتیک منطقه را دستخوش دگرگونی جدی کرد.

مسکو داعش را شکست داد، سوریه را آزاد کرد و برنامه نئوکان‌ها برای به آشوب کشاندن خاورمیانه را متوقف کرد. نتیجه آن قرار گرفتن کشورهای بی‌طرف یا متحد آمریکا در منطقه بر سر یک دوراهی است: اوراسیاگرایی یا آتلانتیک‌گرایی. مداخله روسیه پرده از چهره بی‌اعتبار و ویرانگر سیاست خارجی آمریکا برداشت. اکنون آشکار شده است که واشنگتن درصورت مواجه شدن با مقاومت به سادگی و بدون تعلل دست از حمایت از وابستگان قدیمی خود می‌کشد؛ بنابراین بسیاری از متحدان سابق ایالات متحده (ترکیه، عراق، مصر و قطر) به صرافت تجدید نظر در مناسبات خود با اردوگاه آتلانتیک‌گرا افتادند و به تدریج به بی‌طرفی یا اوراسیاگرایی روی آوردند. تاثیر ایران و نقش عامل شیعه در خاورمیانه در سال‌های اخیر تقویت شده است. حکومت ایران اکنون در برابر مساله چگونگی تحقق مرحله دوم انقلاب شیعی قرار دارد. جغرافیای شیعه به غیر از ایران شامل عراق، سوریه، لبنان، یمن، بحرین و

افغانستان می‌شود. تشیع یک فرهنگ واحد است و جهان شیعه مانند سایر مناطق جهان اسلام در نتیجه سیاست‌های استعماری غرب تجزیه شده است. ایران به واسطه بازگشت به ریشه‌های مقدس خود و شورش علیه دنیای معاصر و به سبب برخورداری از یک راهبرد نهادینه‌الگویی برای جوامع اوراسیاست (KARGIN, 2018).

به‌نظر مقامات و کارشناسان روسی، عربستان سعودی و دیگر پادشاهی‌های خلیج فارس پس از شکست در سوریه در وضع بغرنجی قرار دارند. حکومت عربستان در واکنش به بحران‌های جدی و وجود ناخشنودی بین علمای وهابی، افراد خاندان سلطنتی و عموم مردم دست به تغییرات شگفت‌آوری زده است. عربستان سعودی نزدیک‌ترین متحد آمریکا در منطقه و در عین حال فریب‌خورده‌ترین شریک واشنگتن در خاورمیانه است. کارکرد اصلی سعودی‌ها برای واشنگتن گوشت دم توپ در درگیری با تهران است. نویسندگان گزارش معتقدند برخلاف اسرائیل عربستان سعودی در نظر آمریکا شریکی است که می‌تواند قربانی شود. از این رو چندان جای شگفتی نیست که آمریکایی‌ها از تجزیه عربستان سعودی سخن بگویند.

چشم انداز خارجی روسیه در دهه ۲۰۱۰ تحت تاثیر سه عامل در حال تغییر در بستر ژئوپلیتیک بین‌المللی و منطقه‌ای شکل گرفت: بحران مالی جهانی؛ روابط جدید بین روسیه و ایالات متحده (که نشان‌دهنده ناامیدی کرملین از عدم موفقیت در ادغام در نهادهای بین‌المللی تحت کنترل کاخ سفید بود)؛ و بهار عربی (بیداری اسلامی) (که در ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد و بعدتر به سقوط دیکتاتورهای مصر و لیبی انجامید). ترس فزاینده مسکو از آشفتگی سیاسی در منطقه منا در ارتباط با اسلام افراطی و خشونت‌های تروریستی از جمله در داخل روسیه به دلیل تنش‌های داخلی و درگیری‌ها در قفقاز شمالی را نیز می‌توان به این سه عامل افزود.

اقتصاد روسیه در سال ۲۰۰۸ تحت تاثیر بحران مالی جهانی قرار گرفت. این بحران به دوره رشد بی سابقه ۹ ساله خاتمه داد. بهبود اقتصادی و مداخله نظامی در گرجستان در سال ۲۰۰۸ لحظات اساسی برای روسیه و سیاست خارجی آن بود. هر دو اتفاق ظرفیت و محدودیت روسیه برای اقدام مستقل در صحنه جهانی را نشان دادند. پس از سال‌ها تلاش روسیه برای به رسمیت شناختن به عنوان یک قدرت بزرگ، جهان دیگر نمی‌توانست منافع آن را نادیده بگیرد. بحران اقتصادی جهانی ماهیت ضعیف بهبود روسیه و ضعف پایگاه قدرت آن را آشکار کرد. روسیه که به شدت به انرژی از جمله صادرات آن وابسته است، در روند بحران به شدت آسیب دید و تولید ناخالص داخلی آن در سال ۲۰۰۹ حدود ۹ درصد کاهش یافت. از این رو، می‌توان سیاست خارجی فعالانه تر را راهی برای منحرف کردن توجه از اثرات بحران اقتصادی در داخل دانست.

در مورد رابطه جدید بین روسیه و ایالات متحده، تعامل مسکو با سایر مناطق جهان از جمله کشورهای شوروی سابق منوط به وضعیت روابط آن با غرب و به ویژه ایالات متحده بوده است. با این حال، حتی در دوران نزدیکی روسیه و ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر و تنظیم مجدد روابط در سال ۲۰۰۸، نشانه‌ها حاکی از آن بود که دوران احساس خوب نمی‌تواند این واقعیت را که چشم انداز پوتین به سیاست خارجی گسترشی است، پوشش دهد. این مساله در منطقه منا تمایل کرملین به تاثیرگذاری بر رفتار ایالات متحده و اتحادیه اروپا از طریق مداخله نظامی و

نشان دادن بی اثر بودن تحریم‌های اقتصادی اعمال شده توسط غرب پس از الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴ بود (Katz, 2018).

بهار عربی (بیداری اسلامی) هم پایان قطعی فصل میراث دوران اتحاد جماهیر شوروی در عدم حضور روسیه در منطقه مینا و آغاز مرحله جدیدی از حضور روسیه در منطقه قلمداد می‌شود. کرملین ابتدا بهار عربی (بیداری اسلامی) را نتیجه مداخله برنامه‌ریزی شده غرب برای کاهش تسلط روسیه در منطقه تعبیر کرد؛ اما در اوایل سال ۲۰۱۳ درک روسیه از وقایع منطقه مینا به عنوان چالش هماهنگ شده توسط کشورهای غربی به «تمایل اعراب برای بازگشت به ریشه‌های تمدنشان» تغییر کرد و به تصمیم روسیه برای مشارکت فعالانه تر در منطقه مینا تحت تاثیر چهار پیامد اصلی بهار عربی (بیداری اسلامی) منجر شد.

اول، تاثیر منفی بهار عربی (بیداری اسلامی) بر روابط اقتصادی و سیاسی روسیه با کشورهای منطقه مینا بود. رئیس جمهوری ولادیمیر پوتین در سخنرانی در ۲۷ فوریه ۲۰۱۲ گفت: «در کشورهایی که بهار عربی (بیداری اسلامی) در آنها در حال وقوع است، شرکت‌های روسی جایگاهی که چندین دهه برای خود در بازارهای محلی به دست آورده بودند را از دست داده‌اند. روسیه در لیبی ضرر اقتصادی قابل توجهی متحمل شد. شرکت صادرات اسلحه - روسوبورون خسارات مالی خود در لیبی پس از سقوط قذافی را حداقل ۴ میلیارد دلار برآورد کرده است. شرکت خطوط ریلی آر.زد.دی» هم حدود ۲.۲ میلیارد دلار در لیبی ضرر کرد؛ البته سود بالقوه از دست رفته آن خیلی بیشتر از این رقم است. فرصت‌های اقتصادی در بخش انرژی هم از دست رفت. روسیه در سال ۲۰۰۸ بدهی ۴.۵ میلیارد دلاری لیبی به اتحاد جماهیر شوروی را در ازای مشارکت شرکت‌های روسی در پروژه‌های مشترک جدید در این کشور بخشید. سقوط قذافی روابط سیاسی روسیه با لیبی و نفوذ بالقوه آن در منطقه را زیر سوال برد (Kreutz, 2007).

دوم، عزم کرملین برای جلوگیری از تحقق سیاست آمریکایی و اروپایی در منطقه بود. روسیه باور داشت مداخلات نظامی مکرر از طریق جنگ جهانی علیه تروریسم، تغییر رژیم در عراق و لیبی و به اصطلاح ارتقاء دموکراسی منطقه را بی ثبات می‌کند. از دیدگاه روسیه، این اقدامات بسیار مخرب و بی ثبات کننده بودند.

سوم، حوادث بهار عربی (بیداری اسلامی) جبهه‌های جدیدی را در درگیری‌های فرقه‌ای بین سلطنت‌های سنی خلیج فارس و جمهوری اسلامی شیعه ایران به ویژه در سوریه و یمن گشود. کل منطقه درگیر یک روند عمیق تحول شد و بازیگران منطقه‌ای به ویژه ایران، قطر، ترکیه، امارات متحده عربی و عربستان سعودی نتوانستند یک ساختار امنیتی برای پیشبرد منافع متقابل مذهبی بین شیعه و سنی ایجاد کنند. در این میان، روسیه بی ثباتی موجود را فرصتی برای ظاهر شدن به عنوان واسطه بین کشورها و گروه‌های مختلف و تثبیت موقعیت خود به عنوان یک قدرت بزرگ دید (Mali Coup: Arab Spring Spreads to Africa, 2012).

چهارم، کرملین پس از بهار عربی (بیداری اسلامی) نگرانی زیادی درباره افراطی شدن احتمالی جمعیت مسلمان خود و خشونت‌های تروریستی داشت. جمعیت فعلی مسلمانان روسیه حدود ۱۵ میلیون نفر (حدود ۱۰ درصد جمعیت)

تخمین زده می‌شود. کرملین همواره تاکید داشت اسلام سنتی بخشی جدایی ناپذیر از زندگی معنوی روسیه است، اما جنگ داخلی در قفقاز شمالی شرایط را تغییر می‌دهد.

خاورمیانه اکنون گستره استراتژیک پیرامون روسیه است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی گروهی از کشورهای اسلامی در قفقاز شمالی و آسیای میانه ظاهر شدند و فاصله ژئوپلیتیک روسیه و خاورمیانه یک باره کاهش یافت. از این رو، ناآرامی‌ها در منطقه منایک چالش سیاسی و امنیتی برای روسیه است. از دیدگاه روسیه، تغییرات در منطقه منایک می‌تواند به بی‌ثباتی و خشونت تروریستی در روسیه منجر شود. احتمال نفوذ تروریست‌های داعش به آسیای میانه یا روسیه و حتی گسترش ایدئولوژی جهادگرایی افراطی سنی در جوامع مسلمان روسیه یک تهدید واقعی است (Malyshev, 2015).

در بررسی سیاست خاورمیانه ای روسیه نمی‌توان از دلایل داخلی غافل ماند. همانطور که پیشتر گفته شد، زمانی که از منظر سازه انگارانه به تحولات سیاست خارجی نگریسته می‌شود، نمیتوان تمامی رفتار کشورها در عرصه بین‌المللی را ناشی از ساختار نظام بین‌الملل و فرصت‌ها و تهدیدات ساختاری دانست، بلکه در این نوع نگاه به نقش عوامل داخلی نیز توجه می‌شود. یکی از مهمترین عوامل در بررسی سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، تهدید اسلام‌گرایان افراطی در منطقه است. با توجه به این‌که مسلمانان ۱۵ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، به منظور مقابله با، به ویژه در مرزهای جنوبی، روسیه درصدد است کنترل بیشتری بر رادیکالیسم اسلامی بحران‌های منطقه‌ای داشته باشد. با توجه به موارد گفته شده، روسیه سیاست افزایش حضور و نفوذ به منظور حفظ منافع و تأمین امنیت و ثبات در منطقه را در پیش گرفت. بنابراین، براساس ساختار متحول منطقه خاورمیانه پس از بهار عربی، روسیه با اتکاء به درکی که از هر یک از کشورها و ساختار جدید خاورمیانه دارد، با این منطقه وارد تعامل شده و هویت جدید و به تبع آن منافع جدیدی برای خود تعریف کرده است. در واقع در مورد رویکرد خاورمیانه‌ای روسیه، نکته مهم، توجه به قالب ذهنی و برداشت روسیه از منافع خود در خاورمیانه است. روسیه با تهدید تلقی کردن مسائل اخیر خاورمیانه در بخش فروش تسلیحات نظامی، انرژی و جلوگیری از خطر نفوذ اسلام‌گرایان افراطی از خاورمیانه به مناطق مجاور خود در آسیای مرکزی و قفقاز، اهتمام جدی دارد. بنابراین، حضور جدی روسیه در تحولات اخیر خاورمیانه را میتوان ترجمانی از تلاش آن کشور برای احیای جایگاه تضعیف شده خود در خاورمیانه، ناشی از بیم از دست رفتن مواضع اندک موجود در این منطقه در فضای بعد از انقلاب عربی، بازگشت به جمع قدرت‌های بزرگ و مشارکت در تعیین ترتیبات آتی این منطقه دانست (Mali Coup: Arab Spring Spreads to Africa, 2012).

بر این اساس، مسکو که تحولات جاری در خاورمیانه را مقطعی مهم از بازتوزیع قدرت در این منطقه و معادلات جهانی میبیند، بر آن است تا با بازی هوشمندانه در شطرنج حساس خاورمیانه، تهدید ناشی از تحولات منطقه را به فرصت تبدیل کرده و سهم خود از این ترتیبات را تا حد ممکن افزایش دهد. یکی از مهم‌ترین کشورهایی که مردم آن به دنبال وقوع ناآرامی‌ها در خاورمیانه عربی از این خیزش‌ها تأثیر پذیرفتند، سوریه بود. شورش مردمی که نهایتاً به بحران و جنگ داخلی در این کشور تبدیل شد و زمینه را برای افزایش نفوذ

کشورهای دیگر فراهم کرد. این در حالی بود که اندکی پس از شروع ناآرامی‌ها در منطقه، در روز ۳۱، مصر و ۱ دولت ژانویه ۲۰۱۱، بشار اسد طی مصاحبه‌های با وال استریت ژورنال، به دلیل نادیده گرفتن درخواست شهروندان مبنی بر انجام اصلاحات، انتقاد کرده و به سوریه به عنوان کشوری پایدار اشاره کرد که به هیچ وجه به سرنوشتی مشابه دچار نمی‌شود. کارشناسان روابط بین‌الملل و خاورمیانه، اولین ویژگی روابط مسکو و دمشق را تاریخی بودن آن می‌دانند. روابط تاریخی که همواره زمینه مناسبی برای همکاری نزدیک دو طرف فراهم می‌کند. روسیه دارای منافع متعدد اقتصادی، سیاسی و نظامی در سوریه است. به لحاظ اقتصادی، روسیه اهداف گسترده‌ای را در سوریه برای خود تعریف کرده و از شرکای مهم تجاری این کشور محسوب می‌شود. به گونه‌ای که از سال ۲۰۰۰ میلادی به این سو، حجم تجارت بین دو کشور افزایش یافت و به تدریج تا سال ۲۰۱۲، به رقمی در حدود ۲ میلیارد دلار رسید و از سال ۲۰۱۴ روسیه عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری سوریه را به خود اختصاص داد. همچنین سوریه یکی از خریداران اصلی تسلیحات از روسیه است و بر این اساس منبع درآمد عمده‌ای برای این کشور تلقی می‌شود. این در حالی است که روس‌ها نه تنها تجهیزاتی را در اختیار این کشور می‌گذارند، بلکه نیاز سوریه به مشاوران و تکنسین‌های نظامی را نیز تأمین می‌کنند. در این رابطه در سال ۲۰۰۶ مسکو و دمشق قراردادی ۴ میلیارد دلاری را امضاء کردند که تا سال ۲۰۱۰ این مبلغ به ۲۰ میلیارد دلار افزایش یافت (Mamedov, 2019).

بدیهی است بروز هرگونه بی‌ثباتی و ناامنی، این کشور را به شدت متضرر می‌کند. بنابراین سابقه تجارت طولانی مدت روسیه با سوریه، به ویژه در زمینه تسلیحات را می‌توان دلیل محکمی بر حمایت روسیه از رژیم بشار اسد دانست. از دیگر منافع روسیه در سوریه در حوزه نظامی - امنیتی می‌توان به اهدافی مانند اشاره کرد. این بندر تنها پایگاه دریایی خارج از اتحاد شوروی سابق ۱ پایگاه طرطوس است که با توجه به اهمیت استراتژیک آن تاکنون توسط روسیه حفظ شده است. نیروی دریایی روسیه به سوریه به عنوان یک پایگاه حیاتی در جهت اجرای عملکرد خود در حوزه مدیترانه و احاطه بر منطقه می‌نگرد، چراکه پایگاه دریایی طرطوس به طور قابل توجهی می‌تواند ظرفیت‌های عملی روسیه را ارتقاء دهد و کشتی‌های مستقر در آن نیز قابلیت دسترسی به دریای سرخ و اقیانوس هند را از طریق کانال سوئز و دسترسی به آتلانتیک را به واسطه تنگه جبل الطارق ظرف چند روز، دارا می‌باشند. این بندر در خلال جنگ داخلی سوریه بیش از پیش برای روسیه اهمیت یافت، چراکه به محلی برای تحویل سلاح به دولت اسد تبدیل شد. به گونه‌ای که فعالیت‌های روسیه در این بندر زمینه را برای قدرت نمایی این کشور فراهم کرده تا حضور خود را به دیگران یادآوری کند. روسیه این بندر را تا سال ۲۰۲۴ در اجاره خود دارد و اگر این پایگاه را از دست دهد، دریای مدیترانه به یک دریاچه تحت کنترل پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) تبدیل می‌شود. از این رو شهر بندری طرطوس در روابط روسیه و سوریه دارای اهمیتی استراتژیک است. از دیگر مواردی که تهدیدی جدی برای روسیه محسوب می‌شود و نباید در جهت‌گیری این کشور در برابر سوریه نادیده گرفته شود، افراط‌گرایی در منطقه و به خصوص در سوریه و نگرانی از تسری ناآرامی‌ها به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز است. امروزه چین و داغستان نمایش‌دهنده تراژیک‌ترین روایت‌های ممکن از پرورش نیروهای بنیادگرا و حامی تروریسم هستند. این در حالی است که این کشورها در همسایگی روسیه

قرار دارند و مسلمانان زیادی در این منطقه ساکن هستند، مسلمانانی که عمدتاً مهاجرینی می‌باشند که به دلیل جنگ و ناامنی از ترکیه، بلغارستان و خاورمیانه به این منطقه کوچ کرده‌اند (Nakble, 2018).

بنابراین، با توجه به بافت مذهبی و جمعیتی منطقه همواره پتانسیل بالایی برای اقدامات افراطی در این حوزه وجود داشته و به عبارت دیگر، بنیادگرایی و سلفیگری پدیده تازه‌ای در این مناطق به شمار نمی‌رود. این در حالی است که به دنبال تجزیه اتحاد شوروی و شکلگیری پنج جمهوری مستقل در آسیای مرکزی، احیای گرایش‌های اسلامی سبب بروز تحولات جدی در منطقه و قفقاز شده است. میلیون‌ها مسلمان منطقه در دوران کمونیسم، که به طور مستمر و منظم تحت تأثیر تبلیغات شدید علیه اسلام قرار داشتند، در پایان این عصر توجه به اسلام به عنوان بخشی از هویت جدید خود را آشکار ساخته و در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری نظام سیاسی - اجتماعی جدید با سؤالات و چالش‌های گوناگون مواجه شدند که این موضوع امنیت این جمهوری‌ها، بلکه کل منطقه را تحت تأثیر قرار داده و بدین ترتیب مسکو همواره از منظر فعالیتهای گروه‌های بنیادگرا احساس خطر کرده است. نابراین، روسیه به سوره نگاهی استراتژیک دارد و کرملین نمی‌خواهد نظم منطقه به ضرر روسیه تغییر کند، زیرا هم در این منطقه منافع اقتصادی زیادی دارد و هم امکان تسری این تحولات به حوزه خارج نزدیک روسیه یعنی آسیای مرکزی و قفقاز وجود دارد. از این رو، مبنای رفتاری روسیه برخاسته از مجموعه‌ای از ارزش‌های هویتی است که امروزه در دوران پوتین و در تقابل با ماجراجویی‌های غرب تعریف می‌شود. به طور کلی، به دنبال ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ و به ویژه جنگ داخلی در سوریه و به طور اخص ظهور داعش و جذب نیروهای فراوان از آسیای میانه، تهدیدی جدی پیش روی دولت پوتین قرار گرفت. در این راستا مسکو با حمایت از دولت سوریه درصدد برآمد، به هر نحو مانع از به قدرت رسیدن افراط‌گرایان شده و تا جای ممکن بر تحولات داخلی در این کشور کنترل داشته باشد. تمامی عواملی که بدان اشاره شد، روسیه را به اتخاذ موضع جدی در مقابل بحران سوریه و تلاش برای حفظ دولت اسد وادار کرده و چندی پس از شروع ناآرامی‌ها، مسکو به ارائه کمک‌هایی به سوریه مبادرت کرد. به گونه‌ای که در ۷ فوریه ۲۰۱۲، نشستی میان دمشق و مسکو برگزار شد که در این نشست شرایط سوریه و بحران آن به شکل دقیق و جزئی مورد مذاکره قرار گرفته و پس از آن کمک‌های اقتصادی، مالی، غذایی از سوی روسیه روانه این کشور شد (Saadoun, 2019).

حضور ۳۰ میلیون مسلمان در داخل روسیه و ۶۰ میلیون در خارج نزدیک و ترس از گسترش ناامنی از این منطقه یکی دیگر از دلایل توجه روسیه به خاورمیانه و شمال آفریقا است. بنابراین از جنگ دوم چچن در سال ۱۹۹۹ توجه دوباره و جدی تر روسیه به این منطقه احیا شد. به همین دلیل تلاش برای محدود کردن حمایت‌های ترکیه، اردن، عربستان سعودی، امارات و حتی یمن (حمایت سیاسی - لفظی یا مادی) از جنگجویان چچنی یکی از عوامل مهم توجه روسیه به غرب آسیا و شمال آفریقا است. برای نمونه، بعد از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله به مدرسهٔ بسلان در سال ۲۰۰۴ که منجر به کشته ۳۳۲ شهروند روسی شد، سفرهایی از سوی رئیس‌جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین و وزیر امور خارجه این کشور سرگئی

لاورف به غرب آسیا و شمال آفریقا با هدف به کار گرفتن فشار به کشورهای این منطقه و قطع حمایت از گروه‌های افراطی چچنی آغاز شد. حمایت رسمی این دولت‌ها از شبکه‌های فعال چچنی مسئله نیست؛ بلکه برخی از این دولت‌ها به عمد به برخی از شبکه‌های داخلی خود، اجازه حمایت و فعالیت را می‌دهند. برای نمونه، بر اساس برخی برآوردها، عربستان سعودی سالانه بیش از ۱۰۰ میلیون دلار به گروه‌های چچنی کمک می‌کند. ترکیه نیز از راه اتحادیه قفقاز کمک‌های قابل توجهی در اختیار جدایی طلبان چچنی قرار می‌دهد. افزون بر آن، برخی گروه‌های اسلامی ترکیه در فدراسیون روسیه از مآخاچ قلعه تا اوفو، مساجد را ساخته‌اند که بیان گر سیاست مذهبی ترکیه در این مناطق است. دولت ترکیه در حالی که از فعالیت گروه‌های اسلامی در درون کشور خویش جلوگیری می‌کند؛ اما از این گونه فعالیت‌ها در خارج از ترکیه حمایت می‌کند. عربستان سعودی به وسیله صندوق‌هایی که منابع مالیشان از راه زکات تأمین می‌شود در فعال کردن گروه‌های جهادی چچن نقش مهمی دارد. هانتز در این باره می‌نویسد: گروه‌های خصوصی و دولتی سعودی دائم به گروه‌های چچنی مشاوره می‌دهند، حتی دولت عربستان از راه کمک‌های بشردوستانه نقش قابل توجهی را در این مناطق ایفا می‌کند. با وجود آنکه روس‌ها در کنترل جدایی طلبان چچن از راه قطع مسیر حمایت مالی و سیاسی از خاورمیانه و شمال آفریقا موفق بوده‌اند؛ اما مسکو همواره اعلام کرده است که تروریسم اسلامی تنها مشکل روسیه نیست. بنابراین این کشور مسئله چچن را با تروریسم بین‌المللی پیوند می‌زند. در واقع، یکی از مهم‌ترین دلایل حمایت روسیه از اسد ریشه در نگرانی عمیق این کشور از گسترش اسلام سلفی - وهابی به جمهوری‌های اتحاد شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی و جمهوری‌های مسلمان نشین این کشور دارد. روسیه نیز مانند سوریه، توسط تروریست‌های سلفی، که از طرف غرب پشتیبانی میشوند، ثبات و امنیتش در خطر است. با هر قتل و کشتار در سوریه، ترس روسیه از سلفیها فزونی می‌یابد. بعد از عملیات تروریستی وهابیون و سلفی‌ها در سوریه به صورت مشخص مواضع مقامات روسیه در مورد حامیان سلفی‌ها، به ویژه کشورهای عربی از جمله عربستان، تندتر می‌شود و به صورت مکرر تأکید می‌کنند که با افزایش خونریزی‌ها رسیدن به توافق مشکل می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایل حمایت روسیه از سوریه نگرانی مسکو از روی کار آمدن یک دولت مبتنی بر عقاید سلفی - وهابی در سوریه است؛ زیرا در این صورت نه تنها روسیه منافعی را که در حال حاضر در سوریه دارد از دست خواهد داد، بلکه این دولت تهدیدی علیه امنیت و ثبات مناطق مسلمان نشین روسیه است (Sakwa, 2008).

نتیجه‌گیری

تا دهه اول قرن ۲۱، در استراتژی امنیت ملی روسیه، خاورمیانه در مقایسه با اروپا و آسیا از اهمیت استراتژیک کم تری برخوردار بوده و در واقع، روسیه فرصت‌های محدودی را در این منطقه برای پیشبرد منافع حیاتی خود می‌دیده است. محرک‌های اصلی سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه عبارت بودند از: پرستیژ بین‌المللی، تجارت و ثبات منطقه‌ای.

اوج نفوذ مسکو در خاورمیانه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود. در این زمان، این کشور متحدانی مثل: مصر، سوریه، عراق و لیبی در این منطقه داشت. باین حال، تمایلی به پذیرش خطر مواجهه با آمریکا از طریق تدارک حمایت

نظامی از متحدان عرب خود در برابر رژیم صهیونیستی نداشت و فاقد منابع برای رقابت با غرب از نظر اقتصادی بود که این عوامل باعث تضعیف نفوذ این کشور شد.

تلاش پوتین برای احیاء جایگاه روسیه در خاورمیانه و به چالش کشیدن تسلط آمریکا فقط به محکوم کردن تهاجم آمریکا به عراق، که روابط نسبتاً دوستانه‌ای با روسیه داشت محدود شد؛ این در حالی بود که هیچ اقدامی برای متوقف ساختن چنین حمله‌ای صورت نداد.

با شروع بهار عربی (بیداری اسلامی) در سال ۲۰۱۱، روسیه در ابتدا توجه‌اندکی به این موضوع نشان داد. با این حال، به زودی آشکار شد که بهار عربی (بیداری اسلامی) تهدیدی علیه نفوذ مستهلک شده روسیه از طریق سرنگونی تعداد اندک متحدان این کشور در منطقه است. مسکو قراردادهای تسلیحاتی و سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی خود به ارزش میلیاردها دلار در لیبی را با سرنگونی قذافی بربادرفته دید.

با شروع اعتراضات سیاسی در دسامبر ۲۰۱۱ در روسیه و سرنگونی رژیم‌های متحد این کشور در گرجستان و اوکراین، تحت آنچه انقلاب‌های رنگین نامیده شد، روس‌ها درباره پیامدهای داخلی موج چالش‌های علیه حکومت‌های مستقر دچار نگرانی شدند.

براین اساس، ماهیت تعامل روسیه با منطقه خاورمیانه از سال ۲۰۱۲، بعد از بازانتخاب پوتین برای دور سوم ریاست جمهوری تغییر کرده و مسکو حضور خود را در منطقه افزایش داده است. این کشور در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵، با انجام حملات هوایی علیه گروه‌های مخالف رژیم بشار اسد به طور جدی تر درگیر مسائل خاورمیانه شد؛ اما تا قبل از این تاریخ، از دخالت مستقیم در منازعات نظامی در این منطقه اجتناب می‌کرد.

یورواتلانتیسسم‌گفتمان سیاست خارجی دهه ۱۹۹۰ روسیه بود. سیاست خارجی روسیه تا اواخر دهه ۱۹۹۰ در منطقه خاورمیانه نیز به شرایط دوگانگی و انفعال دچار بود. مسکو طی این دوران با واقعیت‌های جدیدی مواجه بود که نقش و جایگاهش در نظام بین‌الملل را از گذشته متمایز می‌ساخت. بر آمدن یک نظام تک قطبی با الزامات ساختاری خاص خود در سطح نظام بین‌الملل، تحدید حدود و مرزهای روسیه و به عقب رانده شدن نفوذ روس‌ها تا مرزهای خود پس از دویست سال سیطره بر اروپای شرقی و خارج نزدیک در دوره‌های امپراتوری تزاری و امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، گسترش ناتو به شرق و طرح الزاماتی برای نفوذ روس‌ها در نواحی مذکور و... از آن جمله بود. این شرایط تا برآمدن ولادیمیر پوتین روس‌ها را نگران آینده این ضعف و انفعال برای حاکمیت و قدرت دیرینه خود می‌ساخت. از آغاز ریاست جمهوری پوتین تحولی مثبت در سیاست خارجی روسیه، از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی، از بی‌ثباتی به ثبات نسبی و از رهیافت‌های غیر عقلایی به عقلایی صورت پذیرفت. پوتین، در خصوص رویکرد جدید روسیه به خاورمیانه می‌گوید: روسیه یک قدرت بزرگ جهانی است و نمی‌تواند نسبت به تحولات مهم عرصه بین‌الملل بی‌اعتنا باشد. کشورهای خاورمیانه و جهان اسلام شرکای اقتصادی، همکاران حوزه انرژی و مشتریان سخت افزارهای نظامی روسیه هستند و روسیه مایل است در معاملات این منطقه نقش برجسته تری ایفا کند. روسیه در دوران پوتین در مواجهه با تحدید حدود نفوذ و قدرت خود توسط یک جانبه‌گرایی آمریکا راهبرد چند جانبه‌گرایی را در پیش گرفت. افزایش و تقویت توانمندی‌های داخلی روسیه منجر به تغییر راهبردهای مسکو

در دوران پوتین گردید، پوتین با نگرش اوراسیا گرایانه حفظ توازن در روابط با شرق و غرب را پی گرفت؛ این در حالی بود که روسیه علاوه بر گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه‌های مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی به تقویت دوباره نیروی نظامی و استراتژیک خود مبادرت نمود.

امنیت روسیه از تحولات امنیتی در خاورمیانه متأثر است. بدین معنا که بروز هرگونه اختلال در صلح و ثبات منطقه ممکن است بر امنیت روسیه تأثیرگذار بوده و قطع نظر از زیان‌های اقتصادی، این کشور را وارد منازعاتی دامنه‌دار سازد. علت اصلی این نگرانی نیز آن است که بیش از بیست میلیون مسلمان در نوار جنوبی این کشور خصوصاً در بخش قفقاز شمالی ساکن هستند. افزایش نرخ زاد و ولد مسلمانان در روسیه به موازات کاهش جمعیت اسلوی-ارتدوکسی روسیه، این نگرانی را تشدید نموده است. دو بار جنگ و درگیری روسیه با جدایی طلبان چچنی دمق‌الهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹، موجب رادیکالیزه شدن بخشی از این جمعیت مسلمان و گسترش اسلام سلفی در این کشور شده است. از نظر آریل کوهن، بسیاری از جوانان مسلمان روسی، خود را عضوی از امت جهانی اسلام می‌دانند تا شهروند سرزمین مادری خود. بحران چچن باعث شد تا بسیاری از گروه‌های افراط‌گرای مذهبی، در سرزمین روسیه رخنه نموده و با قرار گرفتن در کنار مبارزین چچنی به انجام فعالیت‌هایی نظیر قاچاق تسلیحات و پول، بکارگیری جوانان محلی، ترویج جدایی طلبی و تحریک نواحی مسلمان‌نشین به جدایی از روسیه، مبادرت ورزند.

منابع

ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۸۷)، گرجستان از انقلاب رز تا جنگ با روسیه، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، شماره دوم.

اتوتایل، ژناروید و دیگران (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

اخباری، محمد (۱۳۸۷)، ترتیبات امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح

آذری نجف آبادی، محمد مهدی (۲۰۰۱)، تغییر مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ م، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۳، صص. ۷۰۲-۷۳۴.

ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل (۱۳۸۷)، مسائل نظامی و استراتژیک معاصر. جلد دوم. تهران: سمت.

آشوری، داریوش (۱۳۵۴)، فرهنگ سیاسی، تهران: مروارید، چاپ هشتم.

اطاعت، جواد (۱۳۷۵)، ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران، نشر مفید، تهران ۱۳۷۵، ص ۵۳.

افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، ساختار و تأویل امنیت (درآمدی بر روش‌شناسی تفسیری)، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۵، شماره ۱۵.

۲۲۰ فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۴۰۰

افتخاری، قاسم و علی باقری دولت آبادی (۱۳۸۹)، اعمال فشار امریکا و تشدید گرایش ایران به استراتژی بازدارندگی، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۴.

آقاحسینی، علیرضا و امام جمعه‌زاده، سیدجواد و فروغی، عاطفه (۱۳۹۲)، مطالعه سیاست خارجی روسیه در بحران داخلی سوریه از منظر سازه‌نگاری (۲۰۱۱). پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۲(۷): ۱۲۵-۱۴۶

آقایی، سید داود (۱۳۶۸)، سیاست و حکومت در عربستان سعودی - تهران، موسسه خدمات فرهنگی انقلاب، ۱۳۶۸

امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۵)، صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (ص)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلد ۱۲، ۱۳۸۵.

امیر حسین، ثابتی منفرد (۱۳۸۸)، روز شمار هشت ماه نبرد مقدس: ۲۲ خرداد تا ۲۲ بهمن ۱۳۸۸، چاپ دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، (۱۳۹۰)، ص ۲۶۷

امیراحمدیان، بهرام (۱۳۹۰)، روسیه و خاورمیانه، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۷.

انتظار، امیر (۱۳۸۴)، "آمریکا میهمان ناخوانده" نشریه اعتماد ملی.

باقری کبوری، علی (۱۳۷۰)، کلیات و مبانی استراتژی و جنگ، تهران: نشر بین‌الملل.

برادن، کتلین و فرد شلی (۱۳۸۳)، ژئوپلیتیک فراگیر، ترجمه علیرضا فرشچی و حمیدرضا رهنما، تهران: دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه.

بلوچی، حیدر علی (۱۳۸۱)، جهانی شدن و بازدارندگی هسته‌ای فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم شماره سوم.

بهشتی پور، حسن (۱۳۹۰)، همکاری دوجانبه جمهوری اسلامی ایران و روسیه در قفقاز جنوبی؛ نگاهی به فرصت‌ها و تهدیدها، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۷۴.

بهشتی پور، حسن (۱۹۹۱)، مقایسه تطبیقی سیاست ایران و روسیه در قبال سوریه، دسترسی در ۱۹۹۱ در سایت: <http://www.mardomsalari.com/template1>

بهمن، شعیب (۱۳۹۱)، روسیه و بهار عربی (بیداری اسلامی)؛ چالش‌ها و پیامدها. آسیای مرکزی و قفقاز، ۷۷:۲۵

بوزان، باری (۱۳۸۷)، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بوفر، آندره (۱۳۶۶)، مقدمه‌ای بر استراتژی، ترجمه مسعود کشاورز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ج.ا.ایران.

بیلیس، جان و جیمز ویرتز و لیوت کوهن و کالین گری (۱۳۸۲)، استراتژی در جهان معاصر. جلد دوم. تهران: ابرار معاصر.

پیشگاهی فرد، زهرا و ناصر سلطانی خلیفانی (۱۳۸۸)، تحلیل سیاست‌های آمایش سرزمینی ایران و ترکیه در مناطق مرزی همجوار، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، دوره ۴۲، شماره ۶۹،

تضمینی، غنچه (۱۹۹۱)، روابط ایران و روسیه، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، <http://peace-ipsc.org>

جکسون، رابرت و گئوک سورنسون (۱۳۸۵)، در آمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، تهران: انتشارات میزان.

جلالی، علی احمد (۱۳۸۲)، همکاری همه جانبه ایران و روسیه، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۶۵

جمشیدی، محمد (۱۳۸۱)، جایگاه بازدارندگی متعارف در استراتژی دفاعی دولت باراک اوباما در قبال جمهوری اسلامی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۱.

جهان بین، اسماعیل و ماشالله مشهدی (۱۳۷۶)، مناطق استراتژیک جهان، تهران: مرکز تحقیقات اسلامی سپاه.

حاجی یوسفی، امیرمحمد؛ ذوالفقاری، عباس (۱۳۹۶) فرهنگ راهبردی و سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسی، فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره دوم، صص ۱۶۵-۱۹۲.

حاجی یوسفی، محمد و عباس ذوالفقاری (۱۳۹۶)، فرهنگ راهبردی و سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسیه، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۳۴

حافظ نیا محمدرضا و محمدحسین افشردی (۱۳۸۱)، تحلیل ژئوپلیتیک قفقاز؛ بستری برای تدوین سیاست خارجی مناسب‌تر در منطقه، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، دوره ۳۴، شماره ۴۲.

حافظ نیا، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۲)، خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه‌ی هرمز، چاپ سوم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.

حدادی، راحله (۱۳۸۷)، همکاری‌های منطقه‌ای در روابط ایران و روسیه، در کتاب روابط ایران و روسیه به کوشش مهدی سنایی و جهانگیر کرمی، ایراس، صفحه ۳۲۳.

حشمت زاده، محمد باقر (۱۳۷۹)، ارتباط و امنیت ملی در جنگ ایران و عراق، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

حیدری، غلامحسین (۱۳۸۴)، نظام ژئوپلیتیک جهانی در قرن ۲۱ و موقعیت ایران، دومین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران.

۲۲۲ فصلنامه علمی - پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۴۰۰
خسرو، صادق عزت اله عزتی و رحیم سرور (۱۳۹۵)، تاثیر همکاری‌های نظامی ایران و روسیه بر استراتژی
ژئوپلیتیکی ایران.

خلیلی، محسن (۱۳۹۰)، بایستگی‌های ژئواکونومیک توسعه‌ی منطقه‌ی جنوب شرق ایران، فصل‌نامه‌ی روابط خارجی،
سال سوم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص. ۸۱-۱۲۴.

Halford Mackinder, "The round world and wining of the peace", Foreign Affairs ×I
(July 1963), P.601

Agnew, Jahn(1999). "Revisioning world politics". London: Routhledge Publication.

Al Rawi, Ahmed K. (2014). The Arab Spring and Online Protests in Iraq. International
Journal of Communication, 8:916-942.

Bodansky, Yossef (2015). Russia, Syria, and the Crossroads of Strategic Development.
ISPSW Strategy Series: Focus on Defense and International Security,378: 1-27.

Brisov, Timofey (2018). Russian arms exports in the Middle East. In:Russia's return to
the Middle East Building sandcastles?. Edited by Nicu Popescu and Stanislav
Secieru. European Union Institute for Security Studies. DOI:10.2815/639920.

